

آوازه عقلایت و تکریم  
دو هفته نامه  
سپهر

نشریه بنیاد اندیشه-دفتر بامیان

آنچه در این پرونده می خوانید:

- زنگ خطر عقل زنان
- خشونت روانی بر زنان افغانستان
- حقوق و جایگاه زنان در قانون اساسی افغانستان
- زن، قربانی سنت‌ها
- ریشه‌های اصلی خشونت علیه زنان
- نگاهی به موانع و چالش‌های تطبیق قانون منع خشونت علیه زن
- رسانه‌ها و خشونت علیه زنان
- پیشینه معارف بامیان و شمولیت دختران در مکتب
- گریز از زن
- موانع و چالش‌های دسترسی زنان بامیانی به عدالت جزایی
- ساختار مردسالارانه و ریشه‌های دینی آن

با آثاری از:

- استاد سرور دانش
- حسن رضا خاوری
- بنول سید حیدری
- محمد عوض اعتمادی
- محمد حسین فیاض
- انور رحیمی
- عبدالرئوف شاپان
- ابراهیم تولا
- صفورا سعادت
- عباس اسدیان
- علی جوانی

# خشونت علیه زنان

# خورشید سیاه

ویژه‌نامه‌ای  
به مناسبت روز جهانی  
محو خشونت علیه زنان

Graphic Nazim

# زندگی خطر عقل زنان

(نگاهی به سرخط مبارزات زنان علیه استبدادها و خشونت‌های مردان)

زنان غربی طی قرن‌ها مبارزه و از جان گذشتن به درجه‌ای از دانایی و توانایی مجهز شده‌اند که توانسته‌اند تعریف تاریخی ظلم را تغییر بدهند و جغرافیای عدالت را توسعه و روشنی بیشتری ببخشند. خودآگاهی زنان در غرب یک امر تحقق یافته است و قابل آموزش و یادگیری در کشورهای جهان سوم. مردان ستمگر افغانستان گرچه تا هنوز از تیررس عدالت دور مانده‌اند و در امان، اما دیری نخواهد گذشت که زنگ خطر عقل زنان به صدا درآید و صدای پای زنان در جان و کام آن‌ها نه لذت هوس بل بمب هراس افکند. همچنین، زنان افغانستان باید بدانند که کسی جز خودشان برای رهایی آن‌ها از دام خشونت‌ها زحمت نمی‌کشد. خود زنان برای حق و رهایی خود به پا خیزند. دموکراسی افغانی چیزی برای دادن به آن‌ها ندارد؛ لذا زنان افغان را نسزد که حق خواهی و اعتماد خویش را بر آن بنا سازند. زنان افغان همچون کبوتران نیلگون در رساله‌ی «الطیور» ابن سینا باید به زنان آزاد در آسمان جهان بنگرند و از تجربه‌های آزادی آنان بیاموزند و به جان بکشند که چگونه می‌توانند پای وجود در بند و دل‌بند خویش را از دام‌های خشونت‌های ستبر و گسترده‌ی جامعه‌ی افغانی برهانند.



حسن‌رضا خاوری

زنان و سپاه‌بوستان در امریکا برای براندازی استبداد خانگی و سیاسی مردان. استبداد مردانه طیفی رنگارنگ از استبدادهای گوناگون را شامل می‌شود: از استبداد سیاسی مردان که بسیار بدیهی است تا استبداد در ارگاسم که در غفلت از کلیت‌ورس (یگانه عضوی که کارکردی جز لذت ندارد) تجسم می‌یابد. استبدادهای سیاسی و خانگی و اخلاقی همگی سرچشمه‌ی خشونت‌های سیاسی و خانگی و اخلاقی است. در سیاست، زنان تحت خشونت مضاعف قرار دارند که حق حضور و مشارکت عادلانه برای زنان به رسمیت شناخته نمی‌شد. در خانه، زنان و کودکان قربانیان مستقیم خشونت‌های خانگی مردان هستند. به لحاظ اخلاقی و جنسی نیز زنان قربانیان مستقیم خشونت‌های مردان اند. در جوامع سنتی، معمولاً مردان متجاوز چندان مورد ملامت و سرزنش واقع نمی‌شوند اما افکار عمومی به قربانیان تجاوز یعنی زنان و کودکان هزینه‌های مرگباری تحمیل می‌کند. قتل تعدادی از کودکان قربانی تجاوز در لوگر و قتل‌های ناموسی در نقاط مختلف کشور شاهد انکارناپذیر بر سرزنش اجتماعی قربانیان است. متجاوز و مجرم احساس شرم نمی‌کند اما قربانی باید بار کمرشکن شرم را به دوش بکشد! مسأله‌ی «تجاوز» به تنهایی تاریخ تاریک ستم و ولایت مطلق ظلم بر زنان را نشان می‌دهد. مسأله‌ی تجاوز به عنف که روشن است و جای بحث ندارد اما «تجاوز قانونی» پدیده‌ی تازه‌ای است که در دوران کهن مورد توجه نبوده است. جوامع سنتی حق ارگاسم برای زنان قابل نیست یا به لذت و ارضای زن اهمیت نمی‌دهد. نظام حقوقی قدیمی قادر به درک استبداد مردان در ارگاسم نیست و پدیده‌ی «تجاوز مشروع» را نمی‌تواند درک کند و برای آن قانون وضع کند. مبارزات فمینیستی برای رسمیت‌برابری در لذت جنسی و حق ارضای زنان در واقع راه را برای درک پدیده‌ی تجاوز مشروع باز کرده است. به همین دلیل، در برخی کشورهای غربی، آمیزش جبری و خلاف رضایت زن تحت مقوله‌ی تجاوز به زن تعریف شده و قربانی در صورت شکایت می‌تواند شوهر متجاوزش را به محکمه بکشاند. چنین چیزی در مخیله‌ی نظام حقوقی سنت نمی‌گنجد.

اجتماعی و سیاسی می‌گشود. در جوامع سنتی، صدای پای زنان هوس‌انگیز تلقی می‌شود اما جنبش‌های فمینیستی آن را به صدایی هراس‌انگیز بدل کردند. صدای پای حق خواهی به راستی هراس‌انگیز است، نه هوس‌انگیز. دنیا وقتی سراسر لهو و لعب پنداشته شود، زنان یکی از دم‌دست‌ترین و بهترین ملعبه‌های این دنیای پرلهو و لعب می‌باشند. حق تحصیل همانا راه خروج از تقدیر ملعبه‌شدن در دنیای مردانه است، راهی برای رهایی، راهی برای کوتاه‌کردن هوس مردان و تبدیل آن به هراس استیفای حقوق. حرف حق تلخ است ولی استیفای حق از سوی زنان تلخ‌تر از آن.

حق کار و داشتن درآمدی از آن خود: پس از انقلاب صنعتی، سپاهی از زنان کارگر پدید آمد اما دستمزد آن‌ها اندک بود که حتی همان درآمد ناچیز را معمولاً پدران یا شوهران آن‌ها می‌گرفتند. پیش از انقلاب صنعتی، زنان زیردست پدران یا شوهران در محیطی مانند مزرعه کار می‌کردند یا به صنایع دستی مصروف بودند. پس از انقلاب صنعتی، زنان وارد کارخانه‌ها شدند، ساعت‌های طولانی اما با دستمزد اندک کار می‌کردند. یک دلیل آن محرومیت زنان از تحصیلات بود. چون از تحصیلات عالی برخوردار نبودند، حق داشتن شغل حرفه‌ای و ارتقای شغلی نداشتند. زنان از آموزش و داشتن کار و رسیدن به استقلال اقتصادی محروم بودند و تنها شغل رسمی و حرفه‌ای برای آنان، ازدواج بود و به تبع آن کار خانه‌داری، که به بطالت مادام‌العمری می‌انجامید. به عنوان نمونه، زنان ساعت‌ها بیهوده به آرایش می‌پرداختند یا بیکار می‌نشستند. علاوه بر این‌ها، لباس سنتی زنان آشکارا لباس بطالت بود، لباسی دست‌وپاگیر که از دور فریاد می‌زد با تحرک، کار و فعالیت نسبت و مناسبی ندارد. مثلاً چادر سیاه‌سراں قسمی است که یک دست فقط برای نگهداشتن آن باید اختصاص یابد. لباسی که به تولید انسان یک‌دست می‌انجامد و تحرک و آزادی فعالیت را سلب می‌کند، ارزشمندترین لباس و حافظ آزادی تعریف می‌شود! برقع‌ها که حاجت گفتن ندارد. به‌هرحال، لباس‌های زیبا اما دست‌وپاگیر به همراه آرایش‌های غلیظ و دیگر امور بیهوده در دنیای پرلهو و لعب چه معنایی جز تشدید ملعبه‌گی دارد؟ گروه‌های سنتی به مادری بیش از حد بها می‌دهند اما برجسته‌سازی نقش مادری آیا بهانه‌ای برای تداوم انقیاد زنان و استمرار وابستگی اقتصادی آنان به مردان نیست؟ هیچ حقی بدون کوشش‌های بسیار و جان‌فشانی‌های بی‌شمار به دست نمی‌آید.

حق رای: در جوامع سنتی، فضای تنگی برای زنان تعریف و ساخته شده بود که چشم‌انداز امیدبخشی در آن وجود نداشت. به قول معروف، زن با لباس سفید عروس به خانه شوهر می‌رفت و با کفن سفید از آن خارج می‌گشت. این ضرب‌المثل سنتی به وضوح نشان می‌دهد که خروج زنان از تنگنایی زندگی سنتی فرجامی جز مرگ ندارد. پس از برابرتلی و حق خواهی زنان در حوزه‌ی تحصیلات و اشتغال، زنان به حوزه‌ی سیاسی نیز پیشروی کردند و صدای پای آنان برای انحصارطلبی سیاسی مردان خطر‌ساز شد: خواست حق رأی و مشارکت سیاسی. مبارزات گسترده‌ای برای حق رأی و حضور و مشارکت زنان در عرصه‌ی سیاسی به وقوع پیوست تا سرانجام به رسمیت شناخته شد.

اراده‌ی حق خواهی و برابری‌طلبی زنان سخت‌ترین مبارزه‌ها و لحظه‌ها علیه استبدادهای رنگین و سنگین مردان را پیموده و پشت‌سر نهاده است. در این مسیر دشوار، شیوه‌های مختلف به کار بسته شده تا به نتیجه دست یافته، مانند ترکیب حق خواهی

قرن‌ها است که حقوق انسان به طور عام و حقوق زنان به طور خاص در کشور عزیزمان افغانستان نقض می‌شود. غلبه‌ی خشونت سیاسی نه رمقی برای مردان گذاشته و نه شوقی برای زنان. زندگی در اقیانوسی از فاجعه‌های بی‌وقفه غرقه شده و صدای شورشی شنیده نمی‌شود. در این خشونت‌سرا، زنان و کودکان بیش از همه در معرض خشونت قرار دارند. قانون هنوز قدرت کافی ندارد که چتر حمایت خود را بر فراز زنان و کودکان بگستراند و از آنان دفاع کند. سنت در قبال دفاع از حقوق و آزادی‌های زنان شکست خورده و دیگر به عنوان راه‌حل مطرح نیست بلکه به مشکل یا منبع مشکلات بدل شده است. پس، فهم راه‌های رفع و دفع خشونت از بالای سر زنان را نمی‌توان در سنت جست‌وجو کرد. سنت گرچه در سرآغاز ظهور خود بالاتر از وجدان عمومی زمانه‌اش بال‌گستراند اما قرن‌ها است که با سر در مغاک تباهی سقوط کرده و مخصوصاً در قرون اخیر، حرف تازه‌ای همگام با وجدان زمانه ندارد و نسبت به وجدان عمومی عقب کشیده است. سنت فرصت کافی داشته و بعید است که فرصت دیگری برایش مانده باشد یا فرصتی دوباره بدان داده شود.

نگاه تحقیرآمیز به زنان سابقه‌ی بسیار کهن دارد. کم نبوده که زنان جزو اموال مردان به شمار می‌آمده؛ لذا پدران دختران خود را به مردانی دیگر یعنی شوهران می‌فروخته یا این‌که زنان پس از مرگ شوهران‌شان بی‌هویت شده و مانند اموال به حیث ارث برجای می‌مانده‌اند. زن در سنت مسیحی، نماد شیطان و نفس اماره تلقی می‌شد. به همین خاطر، راهبان از ازدواج و ارتباط با زنان پرهیز می‌کردند. در دوره‌ی جدید نیز زن نقش‌انزاری یافت. برای مبارزه با چنین نگاه‌هایی بود که جریان فمینیستی در غرب سربرآورد. صدای فمینیسم صدای عقل زنانه است که در افق جهان طنین انداخته. فمینیسم دو گونه است: فمینیسم حقوقی که در پی برابری حقوق زنان و مردان هستند، و فمینیسم فلسفی که به ساختارهای وجودی خاص زنان توجه دارند. فمینیسم حقوقی به تشابه مرد و زن و لذا به برابری حقوق آنان قایل است اما

فمینیسم فلسفی به تفاوت و الگوهای خاص زنانه قایل است و برساخت الگوهای زنانه بر مبنای الگوهای مردانه را مورد نقد قرار می‌دهند. اکثر جریان‌های فمینیستی از نوع نخست اند اما عده‌ای در زمره‌ی دسته‌ی دوم قرار دارند، مانند سیمون دوپوار (مؤلف کتاب مشهور «جنس دوم»)، لوئیس ایریگاری، هلن سیکسو و ژولیا کریستوا. این یادداشت به چند دستاورد فمینیسم حقوقی اشاره می‌کند.

تاریخ مبارزات حقوق زنان از غرب آغاز می‌شود. بیراهه نیست اگر گفته شود که دفاع از حقوق زنان در واقع عنصر اساسی از عناصر مدرنیته و پست‌مدرنیته است. در عصر مدرن است که زنان با مغلوب‌کردن غول تبعیض، صدای گم‌شده یا خفه‌شده‌ی خود را بازیافته‌اند، مخصوصاً با کتاب «استیفای حقوق زنان» (A Vindication of the Rights of Woman) اثر مری ولستون‌کرافت (Mary Wollstonecraft)، به سال ۱۷۹۲م، یعنی سه سال پس از انقلاب فرانسه و صدور اعلامیه‌ی مشهور آن در باب حقوق شهروندی و حقوق بشر. کتاب ولستون‌کرافت به‌حق سنگ‌بنای فمینیسم مدرن به شمار می‌آید، تهدایی خیره‌کننده و فراموش‌ناشدنی. این کتاب بیداری عقل زنان را گواهی می‌دهد و زنگ خطر عقل زنان را به صدا درآورده و خواهان برابری حقوق زنان با مردان است. بعد از نشر این اثر، چندین دهه طول کشید تا مسأله‌ی حقوق زنان جا بیفتد و وجدان زمانه با آن همراه گردد و عیار انسانیت ارتقا یابد. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، سه نسلی حق خواهی زنان پا به جهان نهاد: حق تحصیل، حق کار و درآمد، و حق رأی.

حق تحصیل: در قرنی که مردان غربی به ماجراجویی در نقاط گوناگون جهان می‌پرداختند اما زنان فقط در داخل خانه مصروف امور تکراری و روزمره بودند. بدین سان، عمر زنان به بطالت و تکرار مکررات می‌گذشت. مطالبه‌ی حق تحصیل در نتیجه‌ی برای رهایی از این بطالت عمر در منزل بود. حق تحصیل همچنین متضمن حق خروج از منزل نیز بود که به تدریج پای زنان را به مکاتب، دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و دیگر عرصه‌های



# خوشونت بر زنان افغانستان



«بتول سیدحیدری (استاد دانشگاه شهید ربانی در کابل) در دهه ی اخیر با افول امپراطوری خفقان ونیستی حاکمیت طالبان و ظهور فضای تازه با حمایت گسترده ی جهان غرب ، خوشونت علیه زن ، رنگ و بویی دیگر یافت؛ رنگ و بویی که منجر به بیداری و آگاهی طبقه زنان و حامیان این قشر از جامعه نسبت به جایگاه و نقش حقیقی شان در قوانین حقوقی افغانستان شد. همزمان حرکت های مدنی نیز زیرچتر و خط مشی دهی گروه های غربی با طرح ریزی های کلان، شکل تازه ای از مبارزه و پرسش را در فضای این خاک جنگ زده و دچار فقر و محرومیت از حضور سبز زنان شد.

زنانی که در تمام سال های قدرت ورزی فصل های سرد زمستان روزهای سخت جنگ های مردانه ؛ دوشادوش مردان خود و خانواده شان قهرمانانه با تمام کم انگاری ها و نادیده شدن ها ایستادند و در مبارزه ها شرکت کردند با این که همچنان در پستوهای تاریک خانه ها جایگاه شان بود.

تغییر نگرش و بینش نسبت به یکی از مهمترین پیکرهای این سرزمین یعنی زنان باعث شد موج بیداری به شکل های درست و گاه نادرست درباره ی حقیقت وجودی زن در این خاک؛ ظلم ها و تعرض های روانی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی بر زنان ایجاد گردد و همین ها در تقویت حضور دسته های دختران و زنان برای اتصال به بدنه ی حاکمیت و گرداندن چرخ های اجتماعی و سیاسی و آموزشی گردید و ناگهان افغانستان مردسالار نسبت به این قشر مهم جامعه ی در خواب خفته ی سال های حاکمیت طالبان و روزهای سخت جهاد بیدار شد و تلاش کردند با تکیه به حمایت نهادهای غربی همگام با برنامه های آن ها جهت آمدن به عرصه های سیاست و اجتماع پیش بروند و این شد تا گروه های مدافع حقوق زنان با نام های تساوی حقوق زن و مرد ، رعایت توازن جندر و... تحت پوشش قرار داد و باعث شد تمام ارگان های اجتماعی سیاسی و مبارزه با خوشونت علیه زن ، گرمی داشت روز زن هشتم مارچ و مبارزات زنان ریشه بدواند و شکل بگیرد و به جلو حرکت کند.

روان شناسان شناختی بر این باورند که خوشونت و پرخاشگری در نتیجه ی تفسیر و نگرش فرد نسبت به رخداد های طبیعی بروز می کند . ارزیابی فرد از حادثه ، چگونگی واکنش های او را در آینده پیش بینی می کند. خوشونت ابتدا در ذهن شکل می گیرد و بر اساس گفتار فرهنگی جامعه بنیان نهاده می شود. در واقع هویت و ریشه یابی خوشونت ورزی را باید در ساختار فکری و فرهنگی جامعه جستجو کرد چرا که خوشونت گرچه در مناسبات اجتماعی و فردی انسان ها بروز می یابد اما بیش از آن در الگوی رفتاری و ساختار فرهنگی جامعه به رسمیت شناخته شده و مبتنی بر انسان شناسی و فلسفه ی اجتماعی هر جامعه و البته تجربیات تاریخی یک تمدن خاص بنا می شود.

این درحالی است که در کشور ما حرکت دفاع از حقوق زن و محو خوشونت علیه زنان مثل بسیاری موضوعات دیگر به گونه ای انفعالی پی گیری شده است؛ امروزه ضرورت دفاع فعال از شخصیت و حقوق زنان بیش از هر زمان دیگر احساس می شود هم به این دلیل که مسائل اصلی و تاثیر گذار زنان در پشت هاله ای از نگرش های غلط جاهلانه و جامدانه پنهان مانده است و هم به دلیل آن که اصلاحاتی که بانی دفاع از زنان انجام می شود بیش از آن که مفید باشد بر آسیب ها افزوده است.

یکی از دلایل اینکه خوشونت علیه زنان در افغانستان همچنان پابرجاست از آن جهت است که تاکنون به ندرت تحقیقات مسلکی زیر نظر متخصصان با موضوعات زنان کار شده است. یک دهه است در افغانستان پیرامون محو خوشونت علیه زنان و حقوق زنان مباحث و مبارزاتی به صورت گسترده صورت گرفته است

اما همچنان این سرزمین از جامعه ی زنان قربانی می گیرد و نه تنها خوشونت علیه زنان چه به لحاظ آسیب های روانی چه جسمی و اجتماعی کاهش نیافته که گاه افزایش نیز یافته است. دلیل موثر آن نگاه و نگرش کاملاً پروژ ه ای به این مقوله بوده است. عده ای بدون شناخت زیربنای بنیادی این ملت، با برپایی هیاهو ها و تصاحب دالره های جهان غرب سعی نمودند چون طبل خالی اما از درون خالی و بدون این که ریشه یابی اصولی و رفع معضل به شکل ساختاری و کارشناسی انجام دهند بر این مقوله ی مهم پراوازی بکنند.

همچنان که می بینید این روزها که ریزش دالرها کمتر شده است به قوت سال های گذشته خبری از مبارزات و بیدارسازی و آگاهی دهی حتی به شکل های نمادین دیده نمی شود. پروژه های نمادینی که تابع هدف راگم کرده بودند و به جای راه اندازی موج بیداری به شکل اصولی و بالا بردن سطح دانش و آگاهی مردم در ولایت های دور دست چون غور، تخار و قریه ها تمام هزینه های فکری و مالی خود را در فضاهای دیگر و فقط در یکی دو کلان شهر صرف کرده اند.

دختران افغانستان و زنان این دیار اینک به بلوغ فکری و روانی رسیده اند و بارها از خود سوال کرده اند چرا و تا به کی باید ایستادگی کرد و چرا باید برای طرح های متکی به جهان غرب قرار بگیرند. زنان و اشخاصی کاملاً وابسته که اقامت های دول بیگانه را دارند و از آن سردنیا برای حل مشکلات زنان این دیار و برپایی نشست های مختص زنان در قالب کارگردان ها و متفکرین این عرصه پای در خاک تقفیده ی افغانستان بگذارند و برای دیده شدن و مطرح کردن خودشان در رسانه های جهان غرب از دامن زنان و دختران مصاد مرده ای این خاک با ناخن های مانیکور شده از جنس غربی در کوه و کمرها فیلم بگیرند بالا بروند عکس بسازند و لعاب زده به جهان رویاهای شان ببرند در فیستوال ها علم کند و از کرده های خسته ی این زنان بالا بروند و چک چک دست های سفید و کشیده شده ی مردان غرب را از آن خود کنند غریبانی که خوراک شان بزرگنمایی بدبختی ما جهان سومی های همیشه در خاک و آتش مانده است.

اما دستاوردهای این همه پلان ها و طرح های کلان و پر طمطراق و پرسرو صدا در افغانستان حداقل در کلان شهرها چه بوده است؟ آیا این مبارزات در کم رنگ شدن خوشونت جسمی بر علیه زن مثر ثمر هم بوده؛ قطعاً بوده است چرا که این روزها شاهد بارزترین جلوه های خوشونت در دوره ی جدید حاکم در کشور افغانستان به زن هستیم. خوشونت اجتماعی در قالب «خوشونت فرهنگی » و خوشونت روانی که مسبب این دو خوشونت تازه در دنیای این زنان همین شعارهای «محو خوشونت بر علیه زنان در» خوشونت فرهنگی «؛ ابزاری برای تبعیت و وابستگی زنان در زورق هنر و علم و رسانه است. خوشونتی که روز به روز در حال عمومیت یافتن است و سبک اعمالش از لت و کوب و یا دراندرونی قراردادن زن متفاوت شده است و زن بی خبر از این دام رنگی که برایش با واگذاری نقش های ابزاری و دهان پرکن در مجلات، رسانه ها و هنر و حتی سیاست طعمه ای برای اهداف نابرابر انسانی شده اند. خوشونتی که شاید دیگر به جسم زن آسیب نزنند اما سلامت روانی زن را به مخاطره می اندازد.

تمام این خوشونت ها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر تمام اعضای خانواده به لحاظ روانی و اجتماعی تاثیر می گذارد و بنیان خانواده ی سالم و جامعه را با خطر مواجه می سازد. ایجاد جو هراس انگیز خوشونت باعث می شود که به شکل های مختلف افرادی که در اجتماع زندگی می کنند از لحاظ روحی نیز احساس امنیت نکنند و خود را هران در معرض تعرض ببینند. خوشونت پنهان دیگری که در جامعه روز به روز در حال گسترش

یافتن است و کسی به آن بعنوان خوشونت نگاه نمی کند؛ «خوشونت روانی» است که توسط عاملین و مروجین مبارزه با خوشونت بر علیه زنان و گسترش شعار برابری حقوق زنان در حال دامن زدن است بی آن که کسی به آسیب شناسی آن بپردازد. حضور زنان در نهادهای رسمی و خصوصی که روزگاری تابو محسوب می شد و صحبت آن میان فامیل مردسالار غیر قابل قبول بود امروز آرام آرام به واقعیتی گریز ناپذیر تبدیل شده است و روز به روز حضور زنان در مشاغل متفاوت در ولایات کوچک و بزرگ افغانستان پررنگ تر می شود، ارگان ها و سازمان های دولتی و خصوصی در حرکتی هماهنگ برای شکستن این تابوی حضور زن در جامعه با نادیده انگاری تفاوت های زیستی و غریزی زنان فرصت های مساوی و متعددی برای اشتغال زنان در مشاغل متفاوت و حتی گاه مشاغلی که زمانی صرف برای مردان تعریف می شد فراهم آورده اند، تا جایی که در دو-سه سال اخیر بدلیل شرایط بد اقتصادی و نوع نگاه مثبت به حضور زن در اجتماع باعث شده که زنان هم پای مردان کار کنند و یا بیشتر بار زندگی بر شانه های زن به دلیل بیکاری مرد خانه به هرعلتی که این روزها به وفور دیده می شود، سنگینی کند.

زنان افغانستان به دلیل محرومیت های طولانی از حضورشان در اجتماع با باز شدن فضایی مناسب و درجه ای روشن برای نشان دادن استعدادها و توانمندی های شان توانستند به سرعت با اتکا به توانایی های خود جذب بدنه ی اجتماع شوند و باعث پیشرفت های مختلف در سطوح شغلی جامعه گردند. امروزه در مشاغلی که نیاز به دقت و حوصله دارد زنان جایگاه ممتاز و قابل توجهی یافته اند، هر چند وظیفه ی مادری و همسری ارزنده ترین شغل برای زن است و یا در هر وظیفه ای که زن است باید با حفظ نقش زنانه گی خود پیش برود اما مشکلات معیشتی و اقتصادی؛ زنان و مردان را در تلاش های بیرون از منزل کنار هم قرارداده است بی آن که به پدیده ی مهمی توجه شود که استرس و اضطراب در محیط کار هر چه جامعه به سرعت رو به پیشرفت حرکت می کند برای زنان دو برابر مردان گردیده است.

در شرایط جدید زمانی که صحبت از مشکلات زنان در محیط های کاری به میان می آید فی القور مسائلی چون رعایت نشدن حقوق مساوی بین زن و مرد در کار و یا آزارهای فیزیکی در هنر تداعی می شود درحالی که بررسی مساله ی مهم صحت روان یک زن در محیط کار کمتر مورد توجه قرار می گیرد تا جایی که نادیده انگاشتن این مهم معادله را به نفع مردان و به ضرر زنان به لحاظ روحی روانی تغییر داده است که خود این معضل نیز یکی از خوشونت های اعمال شده است که رهاورد همین پلان های بزرگ «محو خوشونت علیه زنان » است که کسی به آن توجه نمی کند.

یکی از منابع مهم استرس و فشار زندگی مسایل حاکم بر محیط کار است که ساعت های طولانی روزانه ی یک زن شاغل را

در برمی گیرد. قدرت خوب جسمانی زن افغانستانی و علاقه به استقلال مادی پیدا کردن از یک سو در کنار زیبایی و لطافت طبع و سرشت شان از سویی دیگر موجب شده است به مرور زن افغانستانی در برابر مشاغل روتین و روزمره که هیچ توجه و اهمیتی به سلامت روان شان داده نمی شود بی آن که خود متوجه باشند دچار فرسایش روانی، شغلی و حتی خانواده گی شوند. آن چه سلامت روان زنان را تهدید می کند نه حضور آن ها در اجتماع بلکه آزاری است که در محیط کار شاهد هستند و برای ترس از دست ندادن شغل دم نمی زنند. زنان در مورد اجرای دستورات و رعایت ضوابط اداری و کاری دارای دقت بیشتری از مردان در محیط کار هستند و بسیاری از زنان افغانستان در مواجهه با مزاحمت های همکاران مرد و یا دیدن ناملامت کاری و نابرابری جنسیتی از سوی مدیران خود به شیوه هایی چون سکوت، کناره گیری از کار و یا در پی گرفتن رفتار سرد روی می آورند که این احساس ناامنی در هر زمینه ی در وظیفه سراسر زندگی یک زن را مورد تاثیر قرار می دهد. همین خود خوری ها و نبود فضای امن برای برون ریزی این احساسات ناامنی، ترس از دست دادن کار، ترس از متهم شدن و از دست دادن حتی شغل باعث می شود که عقده های سرکوب شده در محیط شغل را با روان خسته و مانده از انبوه صداهای خفه شده در گلویش در فضای خانواده و زندگی شخصی خویش تخلیه کند و دچار ریزش مو، سردردهای طولانی، اختلالات هورمونی، یائسگی زود رس، دلزده گی، بدخلقی، تشویش، تحلیل اعتماد به نفس، نفس تنگی ، ناراحتی های استخوانی، پرخاشگری، اضافی وزن، بی خوابی و افسردگی حتی مخدوش شدن تعهدات خانواده گی شوند که تمام این عوامل دست به دست می دهد تا مهم ترین کانون یک جامعه یعنی خانواده آسیب ببیند و مادر شاغل خسته و افسرده نسلی افسرده و ناشاد را به جامعه تقدیم کند.

با توجه به نقش زنان در پیشرفت اجتماعی و توسعه ی اقتصادی به عنوان نیمی از جمعیت باید تسهیلات لازم برای حفظ سلامت روان آنان در فضای شغل از سوی دستگاه های اجرایی فراهم آورده شود و در تدوین سیاست های قوانین کار حتی برای مشاغل خصوصی، حمایت بیشتری را ایجاد کنند تا نقش زنان در کشور به دور از تبعیضات جنسیتی و توجه به نقش مهم مادری و زنانه گی شان تسهیل شود چرا که امنیت روانی در محیط و نداشتن تشویش های فکری و روحی باعث بالا رفتن اعتماد به نفس در زنان و در نتیجه استفاده ی بهتر از توانمندی های زنان و شکوفاسازی استعداد های بالقوه ی آنان می شود که مادران شاد فرزندان شاد و سالم از نگاه روحی و جسمی را به جامعه تقدیم می کند و دختران سرزنده و پر نشاط خانواده و نسلی سالم را بنیان می نهند و به جز آن هراقدامی برای حفظ و ارتقای سلامت روان زنان در سلامت تمام مردم جامعه موثر خواهد بود.

# حقوق و جایگاه زنان در قانون اساسی افغانستان

**قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۸۲ ش، جایگاه و حقوق ویژه‌ای را برای زنان به رسمیت شناخته است. حمایت از خانواده به‌ویژه طفل و مادر، زنان بی‌سرپرست، وضع و تطبیق برنامه‌های آموزشی برای زنان، فراهم ساختن زمینه‌های مشارکت و حضور زنان در سیاست و اجتماع، اختصاص کرسی‌های معین ولسی جرگه (پارلمان) در هر ولایت به زنان (تبعیض مثبت به نفع زنان) و تعیین پنجاه درصد اعضای انتصابی مشرانو جرگه (مجلس سنا)، از میان زنان، حقوق و مزایایی است که در قانون اساسی کشور، برای زنان افغانستانی به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، می‌توان گفت: این قانون اساسی، تا حدودی زندگی زن افغانستانی را متحول نشان فاصله‌ها زیاد است و تلاش و همت مضاعف زنان و حمایت‌های بیش از پیش قانونی را می‌طلبد.**



۲-۵. حقوق اقتصادی

بخش مهم از حقوق شهروندی که پیوند ناگسستنی با توسعه اجتماعی دارد، حقوق اقتصادی است. مانند حق مالکیت، حق کار و... اصل ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز می‌گوید: «هرکس حق دارد کار کند و کار خود را آزادانه انتخاب کند.» قانون اساسی افغانستان نیز بر این حق اساسی تأکید دارد. با توجه به عموم ماده می‌توان گفت: زنان نیز می‌توانند از این حق برخوردار باشند. (قانون اساسی، ماده ۴۸) هم‌چنین در ماده ۴ مصونیت ملکیت افراد اعم از زن و مرد را تضمین کرده است.

۳. قانون اساسی، زنان و تبعیض مثبت

امروزه مسئله تبعیض مثبت به نفع اقشار محروم جامعه یکی از مسایل شناخته شده حقوقی است. بسیاری از کشورهای جهان این نوع تبعیض را به‌منظور بهبود قشر آسیب‌پذیر جامعه اجرا می‌کنند. قانون‌گذار کشور ما نیز در مواردی تبعیض مثبت را نسبت به زنان جامعه به رسمیت شناخته است. در ماده ۸۳ بند ۴ مقرر می‌دارد: «در قانون انتخابات باید تدابیر اتخاذ گردد که نظام انتخاباتی، نمایندگی عمومی و عادلانه را برای تمام مردم کشور تأمین نماید و از هر ولایت حداقل دو وکیل زن در ولسی‌جرگه عضویت یابد.»

به تاسی از این ماده قانون اساسی، قانون انتخابات کشور مقرر می‌دارد: «کمیسرین برای تعیین حداقل کاندیدان زن که در هر ولایت باید انتخاب شوند، طرزالعمل‌ها و فورمولی را ترتیب می‌نماید که مبتنی بر نفوس هرولایت باشد تا مقتضیات ماده ۸۳ قانون اساسی تأمین گردد.» (قانون انتخابات افغانستان، مصوب ۱۳۹۵، ماده (۵۱) بند ۳ ماده مذکور مقرر می‌دارد: «هرگاه در فهرست کاندیدان، تعداد کافی زن وجود نداشته باشد که کرسی یا کرسی‌های اختصاص یافته به زنان را در یک حوزه معین انتخابی احراز نماید، کمیسرین مطابق طرزالعمل مندرج فقره (۱) این ماده، تدابیری را اتخاذ می‌نماید تا کرسی‌های اختصاص یافته به زنان، خالی باقی نماند.»

هم‌چنین ماده ۸۴ قانون اساسی، صلاحیت انتصاب ثلث اعضای مشرانو جرگه را به رییس جمهور داده و مقرر می‌دارد که رییس جمهور، پنجاه درصد اعضای انتصابی را از بین زنان تعیین نماید. چنان‌که ملاحظه شد، در این مواد قانون اساسی و قانون انتخابات کشور، تبعیض مثبت به نفع زنان جامعه رقم خورده و در نظر گرفته شده است.

فرجام سخن

قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۸۲ ش، جایگاه و حقوق ویژه‌ای را برای زنان به رسمیت شناخته است. حمایت از خانواده به‌ویژه طفل و مادر، زنان بی‌سرپرست، وضع و تطبیق برنامه‌های آموزشی برای زنان، فراهم ساختن زمینه‌های مشارکت و حضور زنان در سیاست و اجتماع، اختصاص کرسی‌های معین ولسی‌جرگه (پارلمان) در هر ولایت به زنان (تبعیض مثبت به نفع زنان) و تعیین پنجاه درصد اعضای انتصابی مشرانو جرگه (مجلس سنا)، از میان زنان، حقوق و مزایایی است که در قانون اساسی کشور، برای زنان افغانستانی به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، می‌توان گفت: این قانون اساسی، تا حدودی زندگی زن افغانستانی را متحول ساخته است. اما تا رسیدن به جایگاه و حقوق بایسته‌ی شان فاصله‌ها زیاد است و تلاش و همت مضاعف زنان و حمایت‌های بیش از پیش قانونی را می‌طلبد.

منابع

- ۱) اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸م.
- ۲) جواد، سیدطیب، فراز و فرود حقوق زنان در افغانستان، هفته نامه وحدت، شماره ۲۹۶، سال نهم، ۱۳۷۸ ش.
- ۳) غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، مؤسسه انتشاراتی عرفان، ۱۳۹۰ ش.
- ۴) فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، مؤسسه انتشاراتی عرفان، ۱۳۸۵ ش.
- ۵) قانون اساسی پادشاهی افغانستان، مصوب ۱۳۴۴ ش.
- ۶) قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مصوب ۱۳۸۲/۱۰/۱۴ ش.
- ۷) قانون انتخابات جمهوری اسلامی افغانستان، مصوب ۱۳۹۵/۶/۱ ش.
- ۸) کلیفورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.
- ۹) موافقت‌نامه بن، مصوب ۵ دسامبر ۲۰۰۱م.
- ۱۰) نوری، سلمان، فصل‌نامه سخن صبا، شماره ۱۵-۱۶، سال پنجم، تابستان و پاییز ۱۳۹۳.

شهرداری هرات و هم‌چنین حضور زنان در شوراها ملی و ولایتی را نام‌برد. امروزه مهم‌ترین حوزه‌های اشتغال زنان افغانستانی علاوه بر موارد یاد شده، معلمی، پزشکی، پرستاری، گویندگی در رادیو و تلویزیون، نویسندگی در مطبوعات، تبلیغات، توریسم، منشی‌گری و کار در بانک‌ها و... می‌باشد.

۲. قانون اساسی، حقوق و جایگاه زنان

قانون اساسی جدید افغانستان، در برخی مواد حقوق و وجایی را صریحاً برای زنان افغانستان به رسمیت شناخته است و در برخی دیگر تصریح نشده ولی از واژگان عام که در آن استفاده شده است، مانند: اتباع افغانستان، هر افغان و... می‌توان حقوق و جایگاه زنان را استنباط کرد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲-۱. حقوق شهروندی

یکی از حقوق و آزادی‌های اساسی، مهم و کلیدی، حقوق شهروندی است. قانون اساسی افغانستان با نفی هرگونه تبعیض، همه‌ی اتباع افغانستان را دارای حقوق برابر دانسته است: «هرنوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند.» (قانون اساسی، ماده ۲۲)

هم‌چنین قانون اساسی جدید افغانستان، حق آزادی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق تأسیس جمعیت‌ها، حق تظاهرات‌های مسالمت‌آمیز و بدون حمل سلاح، حق تشکیل احزاب سیاسی، آزادی بیان، و حق آزادی سفر و انتخاب مسکن را برای همه شهروندان کشور اعم از زن و مرد به رسمیت شناخته است. (قانون اساسی، مواد ۲۴، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶ و ۳۹) بنابراین، زنان نیز می‌توانند به‌عنوان اتباع کشور از این حقوق شهروندی برخوردار شوند.

۲-۲. حقوق سیاسی

حقوق سیاسی، آن دسته از حقوق است که، برای شخص در ارتباط با حاکمیت معنا یافته و رعایت این حقوق می‌تواند، گامی در مسیر افزایش ضریب مدارا، وفاق ملی، آرامش جمعی و متعاقباً توسعه‌ی اجتماعی باشد. قانون اساسی جدید کشور ما مشارکت سیاسی اتباع کشور اعم از زن و مرد را در تصمیم‌گیری‌های کلان و تعیین سرنوشت کشور از طریق حضور در پارلمان، تصدی پست ریاست جمهوری و قوه قضائیه کشور اجازه داده است. چنان‌چه مقرر می‌دارد: «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند.» قانون‌گذار در مواد ۶۲، ۷۲، ۸۵ و ۱۱۸ قانون اساسی به ترتیب شرایط کاندیدان ریاست جمهوری، وزارت‌خانه‌ها، عضویت شورای ملی و عضویت ستره محکمه را بیان کرده است. در هیچ ماده‌ای شرط مرد بودن وجود ندارد. بنابراین، زنان از حقوق سیاسی برابر با مردان برخوردارند.

۲-۳. حقوق اجتماعی

مهم‌ترین مؤلفه‌های حقوق اجتماعی که توجه بدان می‌تواند در جهت افزایش وفاق سیاسی یک جامعه مؤثر باشد، حق تأمین امنیت، رفاه اجتماعی و حرکت به سمت رضایت‌مندی شهروندان است. قانون اساسی افغانستان در بند ۴ ماده ۵۳ در مورد رفاه اجتماعی مقرر می‌دارد: «دولت حقوق متقاعدین را تضمین نموده، برای کهن‌سالان، زنان بی‌سرپرست، معیوبین و معلولین و ایتم بی‌بضاعت مطابق به احکام قانون کمک لازم را به‌عمل می‌آورد.» در ماده ۵۴ مقرر می‌دارد: «خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد. دولت به‌منظور تأمین سلامت جسمی و روحی خانواده بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.» قانون‌گذار در این مواد قانون اساسی خانواده و زنان بی‌سرپرست را مورد حمایت قرار داده است.

۲-۴. حق تعلیم و تربیت

حق تعلیم و تربیت یکی از حقوق اساسی است که امروزه مورد توجه دولت‌ها در سطح جهان قرار دارد. در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هرکس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره‌مند شود. آموزش و پرورش لاقلاً تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید مجانی باشد. آموزش ابتدایی اجباری است.» قانون‌گذار کشور ما نیز با توجه به اهمیت تعلیم و تربیت، در ماده ۴۳ قانون اساسی حق تعلیم و آموزش را تا سطح لیسانس به‌صورت رایگان برای همه اتباع اعم از زن و مرد در نظر گرفته است. در ماده ۴۴ آن، دولت را موظف می‌کند تا برای ایجاد توازن و انکشاف تعلیم برای زنان و...، برنامه‌های خاص و موثر وضع و تطبیق نماید. بنابراین، طبق این مواد قانون اساسی زنان از حق آموزش رایگان برخوردارند.

در سال ۱۹۵۰ دختران برای تحصیلات عالی به دانشگاه کابل راه یافتند. در اواخرسال‌های دهه ۱۹۵۰م، رادیو کابل آرام آرام از گویندگان زن استفاده کرد و شروع به پخش ترانه‌های با صدای خوانندگان زن نمود. (کلیفورد، ۱۳۳۸: ۱۰۸-۱۱۱) در سال ۱۹۵۳ بار دیگر نشریه‌ی دولتی اختصاصی زنان به نام «میرمن» که مسؤولیت آن را زنان به عهده داشته آغاز و تا ۱۹۹۲ ادامه داشته است (سید طیب، ۲۹۶، ۴).

در سال ۱۹۶۵ برای اولین بار زنان در سرنوشت سیاسی شان مشارکت نموده و چهار زن؛ رقیه حبیب و آناهیتا از کابل، خدیجه احراری از هرات و معصومه عصمتی از قندهار به‌عنوان نماینده در ولسی‌جرگه راه یافتند. (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۲۱، ۷۹۷). اما دهه هشتاد میلادی اوج حضور زنان در مسایل سیاسی و اجتماعی کشور است به‌گونه‌ی در ۲۲ فروری ۱۹۸۰ شماری از دختران آگاه طی راهپیمایی علیه دولت دست نشانده در اعتراض به اشغال کشور، شرکت و تعدادی جان شان را از دست می‌دهند (جواد، پیشین، ۴).

تلاش که از زمان امان‌الله خان برای مشارکت زنان در مسایل اجتماعی صورت گرفت و با فراز و فرود توسط اخلافش ادامه یافت. (نوری، پیشین: ۷۴-۷۵) در سال ۱۹۵۸م، نخستین هیئت از زنان افغانستانی در کنفرانس زنان آسیا که در سریلانکا برگزار می‌شد، شرکت کردند. در سال ۱۹۵۹م، یک زن همراه هیئت نمایندگی افغانستان به سازمان ملل و یک زن هم به سفارت این کشور در واشنگتن اعزام شدند. در بهار همان سال، ده تن از زنان خانواده‌های عالی رتبه و برجسته به‌عنوان مهماندار و مسئول اطلاعات در خطوط هوایی آریانا (Ariana Airlines)، استخدام شدند. (کلیفورد، پیشین: ۱۰۸-۱۱۱)

باید گفت: قانون اساسی ۱۳۴۴ ش، سایر جوانب زندگی زن افغانستانی را نیز تا حدودی متول ساخت اگر چه در این قانون، هیچ ذکری از زنان به میان نیامده بود. در سال ۲۰۰۱م، برای اولین بار در قانون اساسی افغانستان جایگاه و حقوق زنان رنگ قانونی به‌خود گرفت و عملاً نیز در دوران پسا طالبان گام‌های مهم و اساسی در راستای حمایت از حقوق زنان برداشته شده است که می‌توان از تأسیس وزارت امور زنان، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان که بیش از یک دهه ریاست آن را خانم دکتر سیما ثمر بر عهده داشت، بر اساس موافقت‌نامه بن تأسیس گردید. (موافقت‌نامه بن، ۲۰۰۱: ضمیمه ۴) اولین وزیر زن در کابینه حکومت، اولین والی زن در بامیان، اولین ولسوال زن در دایکندی، اولین شهردار زن در میدان وردک، اولین معاون زن در

محمدعوض اعتمادی (دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی) مقدمه

یکی از مسایل محوری و اساسی بحث حقوق، جایگاه و منزلت زنان در جامعه است. بدون شک، زنان افغانستان با این‌که نیم از پیکره‌ی جامعه را تشکیل می‌دهند، نسبت به آنان در جامعه افغانستان سته‌های بی‌شماری روا داشته شده است. در طول تاریخ از کم‌ترین جایگاه اجتماعی و حقوق شهروندی و حتی حق تعلیم و تربیت هم برخوردار نبوده‌اند.

وجود تفکر و فرهنگ قبیله‌ای، رسوم و عنعنات حاکم بر زندگی افراد جامعه، نگرش سنتی و قرائت نادرست از دین و برداشت‌های ناروا از آموزه‌های دینی در واقع عوامل عمده‌ی محرومیت زنان از حقوق، جایگاه و منزلت اجتماعی شان به‌حساب می‌آید. در این میان استفاده ابزاری از دین با تکیه بر باورهای نادرست و فهم ناقص از دستورات دینی بدترین و نامساعدترین شرایط را بر زنان تحمیل کرده‌است.

برای اولین بار قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان مصوب ۱۳۸۲ ش، حقوق و مزایایی را برای زنان جامعه افغانستانی، به رسمیت شناخت. از این‌رو، تبیین حقوق و جایگاه زنان در قانون اساسی جدید افغانستان مصوب ۱۳۸۲ ش، ضروری و لازم به نظر می‌رسد. نگارنده، در این مقاله کوتاه بر آن است که، این حقوق، مزایا و جایگاه اجتماعی را با استفاده از روش کیفی و تحلیل محتوایی مواد قانون اساسی، تبیین کند. اما پیش از پرداختن به موضوع، بررسی پیشینه‌ی آن، لازم و ضروری می‌نماید.

۱. پیشینه‌ی حقوق و جایگاه زنان در افغانستان

نگاهی به گذشته افغانستان نشان می‌دهد که زنان نه تنها فاقد هویت سیاسی و از حضور در اجتماع و تحصیل محروم بوده‌اند، بلکه برای حضور در بیرون خانه نیز ملزم به رعایت پوشش خاصی خارج از دستورات شرع بوده‌اند. (نوری، ۱۳۹۳: ۷۳) با روی کار آمدن امان‌الله خان (۱۳۰۰ ش) و اعلام استقلال افغانستان، ایشان اصلاحاتی را از جمله در باره‌ی حقوق اجتماعی زنان و حضور آن‌ها در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... روی دست گرفت. زنان کابل در سال ۱۹۲۲م، اقدام به انتشار جریده‌ی به نام «ارشاد النسوان» کردند. (غبار، ۱۳۹۰: ۲، ۶۷۴). در سال ۱۹۲۷م اولین گروه دختران برای تحصیل در مقاطع بالاتر به ترکیه فرستاده شدند. (همان: ۲، ۶۷۳) در سال ۱۹۲۸ «انجمن حمایت نسوان» تشکیل گردید. (همان: ج، ۲ ص ۶۸۳) در سال ۱۹۴۷م، سازمان به نام «انجمن خیریه نسوان» توسط دولت وقت برای بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی زنان تأسیس گردید.

# زن، قربانی سنت‌ها

(شرحی بر یک دوبیتی عامیانهٔ هزارگی)

✍ محمدحسین فیاض

زاله زاله موشونه اُودیده مه
بابه مه! خیر نکونې از گله مه
خُشورمادر مه قد مه جنگ موکونه
خاتوگره بچه‌شي د بَله مه [۱]

دوبیته‌یی بالا از لحاظ معناگرایی یکی از دوبیته‌های قوی ادبیات عامیانه هزاره‌هاست. در این دوبیتهٔ یکی از چالش‌های عمده‌ی اجتماعی و حقوقی زن هزاره به تصویر کشیده شده‌است. این دوبیته‌ی را برای اولین بار در یکی از آهنگ‌های «سید انور آزاد»، آوازخوان معروف هزاره در سال ۱۳۷۵ ش، در قم شنیدم و برای این‌که از تکثیرها در امان بمانم، مخفیانه به آن آهنگ گوش می‌دادم و باخود می‌گیرستم. از همان زمان می‌خواستم خداوند توفیق دهد شرحی بر این دوبته بنویسم که اینک این توفیق حاصل شد.

چنان‌که اشاره شد این دوبته‌ی از لحاظ معنا و مفهوم، بسیار غنی است و از لحاظ ظاهری نیز زیبایی‌های خاص خودش را دارد. اما شاعر این دوبیته کیست؟ کسی نمی‌داند و احتمال دارد بازتاب‌دهنده‌ی تجربیات خود شخص باشد و ممکن است زبان حال کسی‌که با چنان سرنوشتی روبرو شده و سینه به سینه نقل شده‌باشد. در این دوبیته، به چند شاخصه اشاره شده که هر کدام در شکل‌گیری یکی از چالش‌های اجتماعی نقش مهم داشته و در واقع هر مصراع آن، بیانگر یک نقش است. مثلاً ما در این دوبیته به موضوعات جالب بر می‌خوریم که به ترتیب بیان می‌شود:

۱ – تأثر عمیق

ژاله ژاله شدن آب دیده، بیانگر عمیق‌ترین درد است که یک شخص، گرفتار آن شده است. به قول معروف «تا دل نگرید، دیده نگرید» و شدیدترین حالت آن، زمانی است که انسان بی صدا گریه کند و اشک‌هایش ژاله ژاله سرازیر شود. از لحاظ روانی، رُخ دادن این حالت زمانی است که یک شخص، گرفتار ظلم پنهانی و درد شدید است که او قادر به رفع و مقابلهٔ با آن نیست. به عبارت دیگر، او در حالتی است که کسی احساس او را درک نکرده و او به حکم سنت‌های اجتماعی، مجبور به تحمل است. او چنان احساس تنهایی می‌کند که عقده‌هایش منفجر شده و از سوی دیگر مجبور است صدایش را در گلو خفه کند و آرام آرام اشک بریزد. شاعر، با چنین تصویر، خواننده را سخت غافل‌گیر و در ذهن او پرسش جدی را ایجاد می‌کند که چرا اشک‌های او ژاله ژاله می‌شود. از لحاظ زیبایی‌نگری ادبی، این یک آغاز بسیار باشکوه و جالب است و در واقع، ذهن خواننده و یا شنونده را برای شنیدن نکات مهمتر آماده می‌کند. به بیان دیگر، مصرع اول، ضمن این که بیانگر یک حالت شدید عاطفی است، یک سؤال جدّی است که مصرع‌های دیگر ناچار است به آن پاسخ دهد.

۲ – اعتراضی توأم با نفرین

مصرع دوم، اوّلین پاسخ به حالت یادشده می‌باشد. شاعر، ماهرانه و با زبان نفرین که شدیدترین حالت اعتراض است، به سؤال ایجادشده پاسخ می‌دهد. در واقع تازه ما متوجه می‌شویم که ما در این دوبیته بایک زن قربانی شده روبرویم که به خاطر یکی از چالش‌های اجتماعی،گرفتار چنین سرنوشتی شده است. این چالش، ازدواج اجباری به خاطر مال اندوزی، خرید و فروش دختر و نگاه ابزاری به زن است. در این جا، زن قربانی ما نسبت به پدر خود که به حکم وجدان و فطرت انسانی، بزرگترین و مهمترین حامی او باید باشد، بسیار خشمگین است و این خشم و اعتراض را با زبان نفرین بیان می‌کند. نفرین برخورد، اعتراض آمیز و درعین حال برخورد محترمانه با شخص مورد خطاب است که شخص آسیب دیده از طرف او رنج و مصیبت را متحمل شده است. این اعتراض، زمانی اوج می‌گیرد که کار شخص مصیبت دیده او را به خدا واگذار کند و مستقیم با طرف مقابل روبرو نگشته و به او فحش و دشنام ندهد. البته باید توجه داشت که این نوع برخورد خود یک برخورد مؤدبانه است که نشاندهنده شخصیت‌گوینده نیز می‌باشد.

در این دوبیته، زنی را می‌بینیم که به خاطر «گله» (شیربها) از سوی پدر، قربانی شده‌است. گله، همواره در جامعه افغانستان به عنوان یک چالش مطرح بوده و شدت و ضعف آن به نوع زندگی، میزان آگاهی و موقعیت‌های جغرافیایی و طایفه‌ای جامعه بستگی داشته‌است.

امروزه در افغانستان - به خصوص در هزاره‌جات - هزینه‌ی ازدواج بسیار وحشتناک بوده و گاهی رقم‌های بالاتر از ده لگ افغانی گزارش داده می‌شود. این رسم در هزاره‌جات از زمان‌های دور به این سو به دلیل حکومت ملوک‌الطوایفی بودن این مناطق رایج بوده است. در این نوع حکومت، معمولاً زنان به عنوان یک کالا مطرح بوده که با پشتوانه و توجیه مذهبی با عنوان شیربها خرید و فروش می‌شده‌است. از آن جای که اقتصاد هزاره‌ها متکی به کشاورزی و زور بازو بوده‌است، نوع نگاه مردانه‌گرایی در ذهنیت جامعه وجود داشته که بر اساس آن همهٔ مردم خواهان فرزند پسر بوده‌اند که تا کنون نیز این ذهنیت جریان دارد. پیامد این دو ذهنیت باعث شده‌است که زنان در هزاره‌جات از حقوق قانونی و شرعی خود مانند ارث و ازدواج دائم، محروم می‌شده‌اند؛ چنان که تا کنون نیز کم و بیش عقده‌های موقت بیش از عمر طبیعی جریان داشته و پدران در زمان حیات خویش دست دختران‌شان را از سرمایه و میراث خود کوتاه می‌کنند. با توجه به این فرهنگ نهادینه شده‌است که خانواده‌ها بدون این که رضایت دختران‌شان را در نظر داشته باشند، آنان را به شوهر داده و اصل گله (شیربها) گرفتن در این پیوندها قطعی بوده و هنوز هم هست. این نوع نگرش، دختران را به عنوان کالای تجاری درآورده که هرچه گله‌ی او بیشتر باشد، گویا برای دختران یک ارزش بوده و موقعیت او در خانهٔ شوهر بالا خواهد رفت. در دوبیته زیر اصل گله گرفتن بر خلاف احساس و عشق مقدس دو جوان را به خوبی می‌بینیم:

گردون تو کبل، شیشته د گودر مه

مال دونیا درې بیدی گله مه

مال دونیا گه د دیست تو نی‌به

طِنو گردو بیه پیش‌ بابِه مه [۲]

آلی بابِه! دنیا گودشتنی‌به

گله از مو غریب کی خوردنی‌به

بچه مردک نداره پول بسیار

امی‌تیرما د نُوکِزی ری‌به [۳]

بسا وجود این درد دلها که هیچ کسی هم به آن‌ها توجه ندارد و به قول این ضرب المثل که «ازگله دختر و خون پدر کسی سیر نموشه» [۴] باز هم گله و شیربها چنان هیولایی بر جامعه سایه افکنده و خوشبختی جوانان را از آن‌ها گرفته‌است. گله، امروزه، زندانی است که جوانان آمادہ‌ی ازدواج و یا تازه ازدواج کرده را به اسارت درآورده است که هم سال‌ها فراق‌یار را تحمل نمایند و هم با تمام وجود برای تأمین هزینه، از توانایی‌های خود در کشور‌های دیگر مایه بگذارند.

۳ – اعتراض به دخالت‌های بی‌جا

شاعر در مصرع سوم به‌یکي از مشکلات اجتماعی و خانوادگی اشاره دارد که تقریباً در تمام جوامع سنتی وجود داشته‌است. این مشکل، دخالت بی‌جا و همیشگی خسور مادر (مادرشوهر و یا مادر زن) می‌باشد که در جامعه به دلیل نگاه ابزاری به زن و پرداخت شیربهای سنگین، خسورمادرها نسبت به عروس خود احساس مالکیت و تسلط نموده و همواره می‌خواهند عروس، گوش به فرمان بی‌چون و چرای آن‌ها باشد. به راستی ریشه‌ی بسیاری از اختلافات خانوادگی را می‌توان در این دخالت‌ها دانست که روزگار عروس‌های جوان در آن تباه می‌شود. از این روست که به چنین عروسی باید حق داد تا ژاله ژاله گریه کند و اشک بریزد.

۴ – اعتراض به ازدواج مجدد شوهر

بدیهی است که اختلافات خانوادگی ناشی از تعدد ازدواج همواره در جوامع بشری بوده و فجاج بی‌شماری را در پی داشته است. البته این فجاج در خاندان سلطنتی و رهبران قبایل بیش از همه بوده است؛ چه این که رقابت زنان سلطان و رهبر یک قبیله بایک دیگر بر سر جلب توجه شوهر و جانشینی فرزندان، هزاران انسان بی‌گناه را به کام مرگ فرو برده‌است.

از سوی دیگر بر اساس حکم فطرت و به فرموده قرآن کریم، روابط عاشقانه و توأم با «مودت و رحمت» [۵] بین زن و شوهر برقرار است. این رابطه زمانی ایجاد می‌شود که بنای ازدواج، آگاهانه و عاشقانه گذاشته شود. در چنین ازدواجی، زن و مرد می‌خواهد قلبیک دیگر را تسخیر نموده و بر اساس این حقیقت «رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست» [۶] هیچ کسی را در این حریم راه ندهد.

اکنون باید دید که انگیزه‌ی ازدواج مجدد چیست و به عبارت دیگر چه عواملی باعث می‌شود یک مرد اقدام به ازدواج مجدد نماید؟ مسلم است که این اقدام، می‌تواند بر اساس هوسرانی، جبران عقده‌های ایجاد شده و اهداف سیاسی باشد. مردان بسیاری، هوس‌ران‌اند که نمی‌خواهند به داشتن یک زن اکتفا نموده و تلاش‌های خود را در به آغوش کشیدن دختران جوان متمرکز می‌نمایند. اما تعدادی هم بنا بر مسائل دیگر چون: اختلاف خانوادگی، ازدواج اجباری، ضعف و ناتوانی جسمی‌زن اقدام به ازدواج مجدد می‌کنند. البته کسانی از جمله سلاطین و برخی از رهبران مذهبی بوده‌اند که به انگیزه سیاسی و جلب توجه و حمایت قبائل اقدام به ازدواج مجدد کرده‌اند تا با برقراری روابط خویشاوندی، قلمرو حکومت و باورهای دینی و مذهبی خویش را گسترش دهند.

نگرانی از ازدواج مجدد مطرح شده در دوبیته مورد نظر، احتمال دارد که از دو نوع اول (هوس رانی و جبران عقده‌های ایجاد شده) باشد. و از آن جا که ازدواج زن قربانی در این دوبیته، ازدواج تحمیلی و به خاطر گله و شاید هم به دلیل قرضداری پدر بوده باشد، احتمال قوی وجود دارد که شوهر، خلاء یک انتخاب آگاهانه و عاشقانه را در این ازدواج در خود احساس می‌کند. لذا تصمیم دارد که ازدواج مجدد کند. جالب است که این زن در دوبیته یاد شده، تصمیم ازدواج مجدد شوهر را به مادر او نسبت می‌دهد و نمی‌گوید که شوهرم می‌خواهد زن دیگر بگیرد، بلکه می‌گوید: پسر خسور مادرم می‌خواهد بالای من زن دیگر هم بگیرد. (خاتوگره باچی شی د بَله مه)

حالا چنین زنی با توجه به دغدغه‌های جدّی که زندگی او را نشانه گرفته‌است، به شدت دچار بحران درونی شده و در خود می‌پیچد. او این واقعیت را دریافته است که اگر زن دوّمی‌به خانه او بیاید، روزهای تلخ و شکنجه‌های طاقت فرسای لبریز از تحقیر، توهین و انجام دادن کارهای شاقه را در پیش خواهد داشت. شدت این درد زمانی است که او به حکم سنت حاکم بر جامعه، این وضع را تحمل نماید و در صورت مخالفت و در فرض محال، گرفتن طلاق معلوم نیست که بر سر او و یا فرزندانش چه می‌آید و نمی‌داند که پس از طلاق، کدام پیرمرد و یا مردی که در پی داشتن نوکر و یا زن سوم و چهارم است تا فرزند پسر برای او بیاورد، وی را در آغوش کشد.



آری، به چنین زنی حق باید داد که زار زار بگرید و باید هم به حال او گریست، زیرا سنت‌های حاکم بر جامعه، این وضع را برای او ایجاد کرده‌است؛ سنتی که توجیه می‌کند مرد حق دارد چهار زن داشته باشد. سنتی که زن را از ارث محروم نموده و ازدواج‌های موقت درازمدت را بر او تحمیل می‌کند تا نسبت به زندگی بهتر و مال شوهر هیچ حقی را پیدا نکند. سنتی که او را تحت عنوان «شیربها» به صورت یک کالای تجاری درآورده است تا خرید و فروش قانونی شود. سنتی که بعد از ازدواج هیچ رفاه و آسایشی را برای او به ارمغان نمی‌آورد. سنتی که به دلیل اعتقاد داشتن به برتری نژادی، ازدواج درون‌گروهي را توجیه می‌کند. و سنتی که... اما از همه بیشتر به این وضع باید گریست که «قانون احوال شخصیه‌ی شیعیان» کمترین تدابیری را برای بهبود این وضع نمی‌سنجد که هیچ، بلکه با درج احکام و فروعات فقهی‌بی‌که حرمت خانواده‌ها و حیثیت زنان را نشانه می‌گیرد، با به عرصهٔ و جود گذاشته و این فروعات را قانونی می‌کند! و این است که باید گفت و گفت: «زاله زاله موشونه اودیده مه»

سخن آخر این که این درد دل‌های سرشار از مضامین عمیق اجتماعی و حقوقی در ادبیات عامیانه‌ی هزاره‌ها فراوان و جود دارد که یک مورد به عنوان «مشت، نمونه خروار» مطرح شد و بر نویسندگان جوان ما لازم است این مضامین را کالبدشکافی نمایند تا کمترین حقِ قربانیان تاریخ مردم ما ادا شود.

منابع:

۱ – خاوری، محمدجواد، دوبیته‌های عامیانه هزارگی، عرفان، تهران: بهار ۱۳۸۲، اول، ص ۳۵۹.

۲ – همان، ص ۳۶۴.

۳ – همان، ص ۴۳۹

۴ – خاوری، محمدجواد، امثال و حکم مردم هزاره، عرفان، مشهد : ۱۳۷۹، ص ۱۰۶.

۵ – «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقُرُونَ»؛ «و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام بگیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است.» (روم، ۲۱)

۶ – دیوان عمان سامانی، بخش ۲۸.

# ریشه‌های اصلی خشونت علیه زنان

(به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان)



استاد سرور دانش (معاون محترم ریاست جمهوری) ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان است و از چند سال بدین سو در سطح جهانی گرامی داشته می‌شود و بدین مناسبت، قضایای خشونت علیه زنان مورد بحثها و گفتگوهای جدی قرار می‌گیرد. در افغانستان نیز چنین است. اخیراً کمیسیون حقوق بشر افغانستان گزارشی از هفت ماه اول سال ۱۳۹۸ در باب این مسأله به نشر سپرد، که در قسمتی از آن چنین آمده:

«در جریان هفت ماه سال ۱۳۹۸، در حدود ۲ هزار و ۷۶۲ مورد خشونت با زنان در دفاتر کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان به ثبت رسیده است؛ اما در هفت ماه سال ۱۳۹۷، حدود ۲ هزار و ۵۳۶ مورد خشونت با زنان در دفاتر کمیسیون به ثبت رسیده بود. مقایسه آمار این دو سال نشان می‌دهد که خشونت با زنان در هفت ماه سال ۱۳۹۸ نسبت به هفت ماه سال ۱۳۹۷، در حدود ۸۲ درصد افزایش یافته است.»

در بخشی از این گزارش، درباره انواع خشونت‌ها نیز مقایسه‌های بین آمارهای سال پار و امسال صورت گرفته: «از مجموع آمار خشونت با زنان که در هفت ماه سال ۱۳۹۸ به ثبت رسیده است، یک هزار و ۴۱ مورد آن خشونت روانی و کلامی است. این رقم در هفت ماه سال ۱۳۹۷ در حدود ۹۰۰ رقم ثبت شده بود. یعنی موارد خشونت روانی در سال ۱۳۹۸ در حدود ۱۴۱ مورد افزایش را نشان می‌دهد. ۸۶۱ مورد دیگر خشونت فیزیکی است که در هفت ماه سال ۱۳۹۸ به ثبت رسیده است، در حالی که در هفت ماه سال ۱۳۹۷ در حدود ۸۲۰ مورد ثبت شده بود. مقایسه این دو رقم، نشان‌دهنده ۴۱ درصد افزایش در هفت ماه سال ۱۳۹۸ است. خشونت اقتصادی در هفت ماه سال ۱۳۹۸، به ۴۸۵ مورد رسیده و در سال ۱۳۹۷ در حدود ۳۷۷ مورد بوده است. مقایسه این دو رقم نیز نشان از افزایش ۱۰۸ درصدی است. ۱۲۳ مورد دیگر خشونت جنسی است که در هفت ماه سال ۱۳۹۸ ثبت شده است اما این رقم در هفت ماه سال ۱۳۹۷ در حدود ۱۲۸ مورد بود. مقایسه این دو رقم نشان از ۵ درصد افزایش در هفت ماه سال ۱۳۹۸ است. رقم سایر موارد خشونت‌هایی است که در هفت ماه سال ۱۳۹۸ به ثبت رسیده است و سایر موارد خشونت در سال ۱۳۹۷، در حدود ۳۱۱ مورد بوده است.»

وقتی که مسأله‌ی خشونت مطرح می‌شود، ابتدا بیشتر خشونت فیزیکی و اعمال زور و قوه قهری به ذهن می‌آید، ولی به نظر این جانب، ریشه اصلی این نوع خشونت‌ها و انحرافات و تخطی‌ها عمیق‌تر از آن چیزی است که فکر می‌کنیم. تا به ریشه‌ها توجه نکنیم و این ریشه‌ها را از بنیاد مورد بازنگری قرار ندهیم و یک تغییر اساسی و همه‌جانبه در باب آن به میان نیاوریم، با اقدامات سطحی و روبنایی، با سمینارها و کنفرانس‌های مطبوعاتی و تأکید بر آگاهی عامه نمی‌توانیم این مشکل اساسی را حل کنیم.

یعنی: فصل در باب عنایت خداوند متعال در آفرینش زمین و آنچه روی زمین است، برای این‌که انسان از آن‌ها بهره ببرد، چنان‌چه خود خداوند می‌فرماید که تمام آنچه در زمین می‌باشد را برای انسان آفریده است. بعد ملاصدرا به شمردن عنایت‌های مختلف الهی می‌پردازد:

«وَمِنْهَا تَوْلِدُ الْحَيَوَانَاتِ الْمَخْتَلِفَةِ «وَبِتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ» بَعْضُهَا لِلْأَكْلِ «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفٌّ وَمِنَافِعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» وَبَعْضُهَا لِلرُّكُوبِ وَالزَّيْنَةِ «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً» وَبَعْضُهَا لِلْجَمَلِ «وَتَحْمِيلِ أَثْقَالِكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا يَشِيقُ الْأَنْفُسَ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ» وَبَعْضُهَا لِلتَّجْمَلِ وَالرَّاحَةِ «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ» وَبَعْضُهَا لِلنِّكَاحِ «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا».

یعنی: یک قسم از عنایت الهی تولد حیوانات مختلف است که... برخی از آن‌ها برای خوردن است و برخی برای سواری و زینت،... و برخی برای حمل بار، و برخی برای تجمل و آسایش،... و برخی برای نکاح و آمیزش... ملاهادی سبزواری در شرح و تفسیر این عبارات گفته است:

فی ادراجها فی سلک الحیوانات ایماه لطیف الی ان النساء لضعف عقولهن وجمودهن علی ادراک الجزئیات ورغبتهن الی زخارف الدنیا، کدن ان یلتحقن بالحویوانات الصامته حقاً وصدقاً، اغلبهن سیرتهن الدواب ولکن کسأهن صورة الانسان لثلا یشمئ عن صحبتهن ویرغب فی نکاحهن ومن هنا غلب فی شرعنا المطهر جانب الرجال و سلطهم علیهن فی کثیر من الاحکام کالطلاق و النشوز.

ترجمه: در باب گنج‌نایدن زنان در ردیف حیوانات، اشاره‌ی لطیفی است به این‌که زنان به‌خاطر ضعف خرد و خشک‌مغزی‌شان در ادراک امور جزئی و گرایش آنان به زیورهای دنیایی، به‌حق و به‌راستی نزدیک است که به جانداران زبان‌بسته ملحق شوند و سرشت بیشترشان به جنبندگان می‌ماند ولی سیمای انسانی بدانان پوشانیده‌اند تا مردان از همسخنی با آنان بی‌زاری نجویند و به نکاح‌شان رغبت بورزند. از همین جا است که در شرع مطهرمان، جانب مردان غلبه یافته و در بسیاری از احکام مانند طلاق و نشوز، مردان را بر زنان مسلط گردانیده است. «(الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۷، ص ۱۳۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۱)

بدون شک این دیدگاه از فلسفه یونان به فلسفه شرق و فلسفه اسلامی انتقال یافته است. در گذشته‌های دورتر، ارسطو نیز بر این باور بود: «مرد ذاتاً برتر است و زن حقیر و ناچیز. یکی دستور می‌دهد و دیگری از آن پیروی می‌کند. این اصل ضروری برای نوع بشر است... مرد ذاتاً برای دستور دادن ساخته شده نه زن؛ درست همچون کهن سالان که بر نوجوانان کم‌تجربه برترند... همان‌طور که سقراط می‌گوید: شجاعت و عدالت مرد و زن با هم برابر نیست؛ شجاعت مرد در فرمان دادن است و شجاعت زن در اطاعت کردن». ارسطو همچنین معتقد بود که زنان از نظر اخلاقی هم در مراتب پایین‌تری از مردان قرار دارند. مردان «روح» اند و زنان صرفاً «جسم». حتی در دوره معاصر فیلسوف معروفی چون ایمانوئل کانت هم شهروندان را به دو گروه فعال و منفعل تقسیم کرده و از زنان به عنوان «شهروندان منفعل» یا درجه دو یاد کرده است. امام محمد غزالی در کتاب «نصیحة الملوک» تحت تأثیر برخی از مطالبی که در آموزه‌های یهودیت آمده، قرار گرفته و با متهم کردن حوّا به وسوسه آدم (ع) می‌گوید:

«اما آن خصلت‌ها که حق تعالی زنان را بدان عقوبت کرده است: چون حوّا در بهشت نافرمانی کرد و از آن درخت گندم خورد، حق تعالی زنان را هشت ده (هیجده) چیز عقوبت فرمود کردن: اول حیض؛ دوم زادن؛ سوم جدا شدن از مادر و پدر و مرد بیگانه را به شوهر کردن؛ چهارم) به نفاس الوده شدن؛ پنجم) آن‌که مالک تن خویشتن نباشند. ششم) کمی میراث؛ هفتم) طلاق که به دست ایشان نگردد. هشتم) آن‌که مرد را چهار زن حلال کرد و زن را یک شوی. نهم) آن‌که در خانه معتکف باید بودن؛ دهم) آن‌که در خانه سر پوشیده دارد. یازدهم) آن‌که گواهی دو تن برابر یک مرد نهداند. دوازدهم) آن‌که از خانه بیرون نیارد آمدن مگر با کسی محرم. سیزدهم) آن‌که مردان را نماز عید و نماز آدینه و نماز جنازه بود و از پس جنازه روند و غزا کنند و زنان را این‌ها نباشد. چهاردهم) امیری را نشاید و نه نیز قضا را و نه حکم را. پانزدهم) آن‌که فضل هزار بهره است، یک بهره از آن زنان را است و دیگر، مردان را است. شانزدهم) آن‌که در قیامت چندان که جمله امت را عذاب بود یک نیمه از آن زنان را بود. هفدهم) چون شویش بمیرد، چهار ماه و ده روزش عدت ببايد داشتن. هشتدهم) آن‌که چون شویش طلاق دهد، سه ماه یا سه حیض عدت ببايد داشتن. این عقوبت‌های زنان است که یاد کردیم.»

ادامه در صفحه بعد

کنیم. در طول سال‌های اخیر، چه از جانب حکومت و چه از جانب نهادها و اشخاص غیردولتی، کارهای زیاد و اقدامات ارزشمندی صورت گرفته و نتایج مثبتی هم داشته ولی باید بپذیریم که هنوز به اهداف اصلی نرسیده‌ایم و به این زودی‌ها هم نخواهیم رسید. مشکل اصلی در این مورد، فرهنگ و سنت‌های غلط و ریشه‌دار تاریخی و باورها و نظریات منسوب به دین و شریعت است که از دیرزمان تا کنون در جوامع اسلامی به نام دین خدا و سنت پیامبر و فتوای شرعی و فقهی رواج یافته و جا افتاده است. در این رابطه، چند موضوع را اشاره‌وار فهرست می‌کنم که در تمام بنیادهای فکری، معرفتی، دینی، حقوقی و فرهنگی ما ریشه دوانیده و نهادینه شده است. راجع به این موضوعات، توجه منصفانه و واقع‌بینانه شما را انتظار دارم.

اولین موضوع بُعد فلسفی و وجودی دارد و آن این‌که برخی از دیدگاه‌ها، اصلاً زن را انسان حساب نمی‌کنند یا این‌که زن را به‌عنوان انسان درجه دوم می‌نگرند. این نگاه به عرف حاکم بر جامعه بدل شده که زن به‌حیث جنس دوم و در رتبه‌ی فروتر به حساب آید. برتری مرد از نگاه وجودی و فلسفی و از نگاه کمالات و ارزش‌ها و توانایی‌ها، یک اصل تلقی شده، حتی در آن حد که زن هرمدیف حیوان تلقی شده است، مانند امام غزالی که زن را «حیوان طویل الشعر» (درازگوسو) خوانده است. یا فیلسوف نامدار صدرالمآلهین شیرازی (مشهور به ملاصدرا)، در فصلی از کتاب مهم «اسفار» ابتدا نوشته: فسی عنایته تعالی فی خلق الأرض و ما علیها لیتنفع بها الإنسان قال سبحانه «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِيعًا».



ادامه از صفحه قبل

غزالی در قسمتی دیگر از کتابش، مرد را به غیرت‌ورزی شدید فرامی‌خواند و حد اعلاهی غیرت را آن می‌داند که مرد نگذارد هاون کوفتن زن را مرد بیگانه بشنود! و در بخش‌های دیگر کتاب نیز اوصافی را برای زن برمی‌شمارد که خواننده را به تعجب وامی‌دارد که چنین گفتاری چگونه بر زبان یا قلم شخصیتی مانند غزالی جاری شده است! (مراجعة شود به: امام محمد غزالی طوسی؛ نصیحة الملوك)

البته باید بیفزاییم که در کنار فلسفه و فرهنگ یونان و روم، فرهنگ جاهلیت عربی در زمان ظهور اسلام را هم نادیده نگیریم که دختران را زنده به گور می‌کردند و زمانی که مردی از تولد دختری در خانه‌اش خبردار می‌شد، از شدت خشم، چهره‌اش سیاه و پرافروخته می‌گردید. فرهنگ مسیحیت و یهودیت نیز نگاه منفی به زن داشتند. بدون شک رسوبات همه این فلسفه‌ها و فرهنگ‌ها، در فرهنگ و تاریخ اسلام و مسلمین تأثیرگذار بوده است.

علاوه بر آنچه از امام غزالی نقل شد، امروزه در دیدگاه‌های فقهی و روایی و حقوقی ما، مسایلی ذیل از مسلمات فقهی و حدیثی و حتی از موارد اجماع و اتفاق قلمداد شده است:

۱. زن ناقص العقل است.
۲. زن ناقص الدین و الایمان است. (روایات نقصان عقل و ایمان زنان بسیار زیاد است و در منابع مختلف گزارش شده است.)
۳. زن نباید طرف مشوره قرار گیرد و اگر هم با او مشوره شود، باید برخلاف نظر او عمل گردد.
۴. از زن اطاعت نشود حتی در امور معروف.
۵. در شهادت، ارزش شهادت و گواهی زن به اندازه نصف شهادت مرد است.
۶. دیه زن نصف دیه مرد است.
۷. در ارث، سهم زن نصف مرد است.
۸. اختیار کامل طلاق به دست مرد است و زن هیچ اختیاری ندارد.
۹. تعدد همسر تا چهار زن دایمی از اختیارات مرد است اما زن چنین حقی ندارد.
۱۰. مرد می‌تواند در حالات خاص زن را مورد ضرب و لت‌وکوب قرار دهد.
۱۱. زن صلاحیت نبی و پیامبر شدن را نداشته است.
۱۲. زن صلاحیت ولایت عامه و رهبری ندارد.
۱۳. زن نمی‌تواند قاضی شود.
۱۴. زن نمی‌تواند مفتی و مرجع تقلید شود.
۱۵. زن نمی‌تواند رئیس‌جمهور شود.
۱۶. زن بدون اجازه شوهر نباید از خانه خارج شود.
۱۷. زن بدون محرم مرد حق سفر ندارد.
۱۸. بهترین صفت زن این است که در اطاعت مطلق شوهرش باشد.
۱۹. و مسایلی دیگر که برای هر کدام آن‌ها ده‌ها حدیث و روایت نقل می‌شود.

از باب این‌که مشقت نمونه‌ی خروار است، می‌توانید به ابواب نکاح و طلاق در کتاب‌هایی مانند «وسایل الشیعة» و «الکافی» و صحاح شش‌گانه‌ی اهل سنت مراجعه نمایید. به‌عنوان نمونه از پیامبر خدا نقل شده که: «اصوهن فی المعروف قبل ان یامرکم بالمنکر و تعوذوا بالله من شرارهن و کونوا من خیارهن علی حذر». یا گفته شده که: «کان رسول الله (ص) اذا اراد الحرب دعا نساته فاستشارهن ثم خالفهن».

نتیجه‌ی همه این مسلمات و اجماعات چه می‌برآید؟ آیا چیزی غیر از این می‌شود که همه جامعه به زن به‌عنوان انسان درجه دوم بنگرند؟ در کتاب‌های فقهی شیعه و سنی، زن تا حد یک برده برای شوهر تنزیل داده شده است به گونه‌ای که زن هیچ اختیاری از خود ندارد و باید در همه حالات و شرایط در اطاعت مرد و بازیچه او باشد.

فقیه نامدارمان صاحب جواهر می‌گوید که حق شوهر بر زن به مراتب بیش از حق زن بر شوهر است و زن بر مرد حقی ندارد به آن اندازه که مرد بر او حق دارد و بلکه حق زن یک درصد است؛ یعنی حق زن از هر صد، تنها یکی است. ایشان استناد می‌کنند به روایتی از پیامبر اسلام که اگر سجده به بشر جایز می‌بود، من به زن امر می‌کردم که بر شوهرش سجده کند و همچنین اگر مرد حتی از فرق سر تا قدم‌هایش خونابه بریزد و زن از او استقبال کند و بدنش را لمس کند، حشش را ادا نکرده است و همچنین اگر زن بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون شود، تا زمان برگشتن به خانه، تمام فرشتگان زمین و آسمان و فرشتگان رحمت و غضب، او را لعن و نفرین می‌کنند و هکذا موارد دیگر که

**همین پلشتی‌ها و پلیدی‌ها است که وظیفه‌ی همه ما را سنگین‌تر از پیش می‌گرداند. روشنفکران واقعی ما و همه کسانی که به انسانیت و کرامت انسانی می‌اندیشند، نه به جنسیت و نژاد و قومیت، این عزیزان همت کنند و با بهره گرفتن از گوهر شب چراغ علم و دُر شبتاب دانش، به پالایش اندیشه‌ها بپردازند و با مبارزه جدی و منطقی علیه افکار نژادپرستانه و مردسالارانه، کژی‌ها و ناپاکی‌ها را از جامعه بزدایند.**



و سنت اسلامی و فرهنگ تاریخی ما یک قرائت نو ارائه کنند. گفته شده که در قرآن در حدود ۳۴۹ آیه در ۶۰ سوره درباره زن وجود دارد و ۴۳۸۵ حدیث درباره زن وارد شده که لازم است همه این متون با معیارهای دقیق علمی و مطابق به ضرورت‌ها و نیازهای زمانه کنونی از نو مورد مطالعه و بازنگری قرار بگیرند.

اگر این بازنگری صورت نگیرد و بسترهای فرهنگی و حقوقی و سنت‌ها و باورهای ما اصلاح نشود، نه خشونت کاهش می‌یابد و نه عدالت تطبیق می‌شود و نه به حقوق بشر و کرامت انسانی احترام گذاشته می‌شود. بگذریم از این‌که متأسفانه امروز در کشور ما بوی گند و تعفن اندیشه‌ی تبعیض و برتری‌طلبی سراسر وجود ما را فراگرفته است؛ تبعیض و تعصب جنسیتی، تبعیض و تعصب قومی و نژادی و تبعیض و تعصب زبانی و سمتی و غیره. تنوع و کثرت در دنیای دیگر مایه‌ی اقتدار و افتخار است اما در کشور ما عامل منازعه و بی‌اعتمادی و منشأ تحقیر و توهین شده است.

ما همگی از سیاستمداران گرفته تا فرهنگیان و روشنفکران و تا دین‌باوران و اخلاق‌مداران، همگی انسانیت را و کرامت انسانی را فراموش کرده‌ایم و نه تنها بین دو جنس نرینه و مادینه بلکه بین این قوم و آن قوم و این زبان و آن زبان و این مذهب و آن مذهب و حتی این قیافه و آن چهره، فرادست و فرودست ساخته و می‌سازیم و روحیه‌ی نفرت‌پرکنی و نژادگرایی را دامن می‌زنیم و هر روز بین خود دیوار تحقیر و توهین و تبعیض و تکفیر را رفیع‌تر می‌سازیم و به همین اندازه در واقع خویش‌ترن را پست و زشت، ردیل و ذلیل، بی‌ارزش و بی‌اخلاق می‌گردانیم. اگر چنین نمی‌بودیم حقا که چهل سال را در میان دریای جنگ و جدال و خون‌ریزی و کشتن و سربریدن و انتحار و انفجار سپری نمی‌کردیم. امروزه متأسفانه حتی سیاست‌ورزان و مدعیان اندیشه و قلم، طهارت اندیشه و قداست قلم و کرامت انسانی را کنار گذاشته و به طعن و لعن و طعنه‌زنی و فخرفروشی روی آورده‌اند و چپ و راست از چوب و چماق و قنداق سخن می‌گویند.

به‌رحال، همین پلشتی‌ها و پلیدی‌ها است که وظیفه‌ی همه ما را سنگین‌تر از پیش می‌گرداند. روشنفکران واقعی ما و همه کسانی که به انسانیت و کرامت انسانی می‌اندیشند، نه به جنسیت و نژاد و قومیت، این عزیزان همت کنند و با بهره گرفتن از گوهر شب چراغ علم و دُر شبتاب دانش، به پالایش اندیشه‌ها بپردازند و با مبارزه جدی و منطقی علیه افکار نژادپرستانه و مردسالارانه، کژی‌ها و ناپاکی‌ها را از جامعه بزدایند.

به قرائت زنانه از متون دینی درباره زن یعنی قرائتی که خود زنان باید از متون دینی ارائه کنند، نیاز نداریم؟ با داشتن چنین نگاه و سنتی آیا می‌توان از حقوق زن و تأمین عدالت درباره زن سخن گفت؟ آیا ادعای برابری حقوق زن و مرد و ادعای حقوق بشر مگر یک ادعای بیپهوه است؟

آیا با وجود چنین فرهنگ و باورهایی می‌توان از اصلاح قوانین سخن گفت؟ مگر قوانین برخاسته از همین عرف و فرهنگ نیست؟ آیا با چنین تلقی از حقوق زن و نابرابر دانستن زن و مرد از نگاه امتیازات و حقوق می‌توان انتظار داشت که خشونت کاهش یابد، آن هم خشونت خانوادگی، خشونت فکری و روانی، خشونت اقتصادی و خشونت فیزیکی؟

آیا با این نوع نگاه‌های مردسالارانه و غیرعادلانه می‌توان زنان امروز را قناعت داد به این‌که دین و فرهنگ ما دین عدالت و برابری و آزادی است؟ آیا در چنین حالتی می‌توان در برابر موجی از شعارهایی که در فرهنگ‌های دیگر ریشه دارد، ایستادگی کرد و از زنان خواست که فریفته‌ی آن شعارها و فرهنگ‌ها نشوند؟

آیا با این قبیل دیدگاه‌ها، باعث نمی‌شویم که نسل امروز درباره اصل دین و دیانت و متون دینی شک کنند و بگویند که اسلام نمی‌تواند پاسخگوی نیاز جوامع امروز باشد؟

به‌نظم امروز در دنیای اسلام و به خصوص در مراکز قانون‌گذاری و آکادمیک و مدارس دینی و حوزات علمیه به یک بازنگری جدی نیاز داریم. شرایط زمانه امروز با دیروز، بسیار زیاد تفاوت پیدا کرده و ما با این دیدگاه‌هایی که داریم، در دنیای امروز نمی‌توانیم قناعت زنان و جوانان امروزمان را فراهم کنیم. ما به قرائت‌های نوتری نیاز داریم. فقها و حقوقدانان ما بایست با یک نگاه متفاوت، متون دینی را مطالعه کنند. بدون شک شریعت یک دریای بیکران بوده و از آن چنان ظرفیت و انعطافی برخوردار است که در طول قرن‌ها توانسته پا به پای تحولات زندگی بشریت حرکت کند.

خوشبختانه امروز در حوزه معارف دینی، فقها و مجتهدان نواندیشی هم ظهور کرده‌اند که در زمینه «فقه زن» نظریات نوینی ارائه نموده‌اند. من در سال‌های گذشته قسمتی از این نوع نظریات را نقل کرده‌ام و یا ترجمه کرده‌ام و قسمت‌های دیگری را هم تحت کار دارم و هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی مانند تونس، مصر، لبنان، عراق و ایران نیز حقوقدانان و نویسندگان چیره‌دست و فقه‌های بزرگ در یک تکاپوی ارزشمند علمی هستند که چگونه در زمینه فقه و حقوق زن، از میراث عظیم قرآن

در روایات منسوب به پیامبر و پیشوایان نقل شده است. صاحب جواهر می‌گوید:

«وکیف کان فلکل واحد من الزوجین حق یجب علی صاحبه القیام به ویستحب کتابا وسنة متواترة واجماعا وان کان حق الزوج علی الزوجه اعظم بمراتب فانه لا حق لها علیه مثل ما له علیها بل ولا من کل مئة واحد، بل هو اعظم الناس حقا علیها. وقال رسول الله (ص): لا یصلح لبشر ان یسجد لبشر ولو صلح لأمرت المرأة ان تسجد لزوجها من عظم حقه علیها والذی نفسی بیده لو کان من مفرق رأسه الی قدمه قرحه ترشح بالقیح والصدید ثم استقیبته تلمسه ما ادت حقه». و قال امیرالمؤمنین (ع): «کتب الله الجهاد علی الرجال والنساء فجهاد الرجل بذل ماله ونفسه حتی یقتل فی سبیل الله وجهاد المرأة ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها وغیره و جهادها ایضا حسن التعل... ومن حقه علیها ان تطیعه و لا تعصیه و لا تصدق من بیته الا باذنه و لا تصوم تطوعا الا باذنه و لا تمنعه نفسها ولسو کانت علی ظهر قتب و لا تخرج من بیته الا باذنه ولسو الی اهلهما ولو لعیادة والدها او فی عزائه وان تطیب باطیب طیبهما وتلبس احسن ثیابها وتزین باحسن زینتها وتعرض نفسها غده و عشیه... و ایما امرأة باتت وزوجها علیها ساخت فی حق لم تتقبل منها صلاة حتی یرضی عنها و لا یرفع لها عمل وان خرجت من غیر اذنه لعنتها ملائكة السماء وملائكة الارض وملائكة الغضب وملائكة الرحمة حتی ترجع الی بیته». (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، الشیخ محمد حسن النجفی، ج ۳۱، ص ۱۶۶، النظر الثالث فی القسم و التثویر و الشقاق، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۱).

اکنون با توجه به چنین دیدگاه‌های رایجی، سؤال اساسی این است که آیا آنچه گفته شد، نظر واقعی دین درباره زن همین گونه است یا این‌که چنین نظریاتی صرفا برداشت و فهم علما و فقها و فلاسفه از متون دینی درباره زن می‌باشند؟ آیا منطق قرآن واقعا یک منطق مردسالارانه و طرفدار برتری مرد بر زن است یا این‌که این مردان هستند که از قرآن و اخبار منطق مردسالارانه‌ای را استنباط کرده‌اند؟ قرآن در موارد زیادی مخاطب خود را «بنی‌ادم»، «انسان»، «بشر» و «ناس یا مردم» قرار داده و تنها معیار برتری بین انسان‌ها را «تقوا» اعلام کرده و می‌فرماید: «یا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکْرٍ وَاُنْثٰی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَّقَبَاِیِلَ لِتَعَارَفُوْا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰوٰکُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ» (حجرات/۱۳) همچنین، اسلام رسالت خود را جهانی و رحمت برای عالمیان می‌داند. پس، با چنین دید و مبنایی آیا امکان دارد که قرآن نمی‌از بنی‌ادم را به دیده‌ی تحقیر و فرودستی بنگرد و آنان را انسان درجه دو بخواند و پیش از همه، معیاری را که خود برای برتری اعلام داشته یعنی تقوا را نقض کند و مرد بودن را عامل برتری تلقی کند؟ آیا روایت‌هایی که در این زمینه نقل می‌شود، واقعا از نگاه سند و دلالت، اعتبار و حجیت دارند؟ آیا این روایات با نصوص قرآن و منطق عدالت‌خواهانه دین سازگاری دارد؟

آیا آنچه پیشتر گفته شد یک قرائت مردانه از دین درباره حقوق زن نیست؟ آیا به یک قرائت دیگر نیاز نداریم؟ آیا

## نگاهی به موانع و چالش‌های تطبیق قانون منع خشونت علیه زن



«انور رحیمی (استاد دانشگاه و پژوهشگر مسایل اجتماعی) افغانستان یکی از سنتی ترین کشورهای جهان است که در رابطه به حقوق زنان دارای فرهنگ قومی و مذهبی سختگیرانه می باشد. توجه به حقوق زنان در این کشور سابقهٔ زیادی ندارد. از اقدامات مقطعی مثلث امیر امان الله خان، ملکه ثریا و محمود طرزی که درگذریم، توجه جدی به حقوق زنان به فیصله بن آلمان در سال ۱۳۸۰ بر می گردد که قانون اساسی افغانستان مصوب سال ۱۳۸۲ بر مبنای همان فیصله به وجود آمد.

بنابراین، فصل دوم قانون اساسی افغانستان که به «حقوق اساسی و وجایب اتباع» پرداخته، حقوق انسانی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شهروندان افغانستان را متناسب با اصول و ماده های اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و ارزش های دموکراتیک به رسمیت شناخته است. به طور نمونه؛ در مادهٔ بیست و دوم چنین تصریح شده است: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشند.» سپس در مادهٔ بیست و چهارم چنین تاکید صورت گرفته: «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصئون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می باشد.».

مادهٔ پنجاه و چهارم قانون اساسی افغانستان به خانواده و حقوق صادر و طفل و آداب و رسومی که ناقض حقوق انسانی زنان و مغایر با دین اسلام می باشد، پرداخته است: «خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد. دولت به منظور تأمین سلامت جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام تدابیر لازم اتخاذ می کند.»

بدین ترتیب، ماده های یاد شده به حامیان ملی و بین المللی حقوق زنان این امکان را فراهم ساخت تا در رابطه به تطبیق قانون اساسی، روی ایجاد مکانیزم های قانونی مشخص کارکنند. بر اثر دادخواهی های مکرر سرانجام در سال ۱۳۸۸ «قانون منع خشونت علیه زن» طی یک فرمان تقنینی توسط حامد کرزی توشیح و سپس تنفیذ شد. اما زمانی که این قانون به منظور تصویب به پارلمان افغانستان فرستاده شد، از سوی نمایندگان مجلس با مخالفت های زیاد مواجه شد و تصویب آن عجلالتا به تعویق افتاد. این در حالی است که مکانیزم مرتبط دیگری مانند پلان عمل ملی ۱۳۲۵ که از مارچ ۲۰۱۲ نخستین گام ها برای تدوین آن در پیوندد با قطعنامه ۱۳۲۵ مصوبهٔ شورای امنیت سازمان ملل متحد بر داشته شد. قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد بتاريخ ۳۱ اکتوبر ۲۰۰۰ صادر گردید. این قطعنامه افزایش مشارکت زنان در مسائل مربوط به صلح و امنیت و پایان دادن به خشونت جنسی را یک موضوع صلح و امنیت بین المللی می داند، تمام دولت های عضو سازمان ملل متحد ملزم شناخته شده است تا یک پلان ملی را برای تطبیق مواد مندرج در این قطعنامه بسازند.

به همین جهت، دولت افغانستان پلان عمل ملی ۱۳۲۵، صلح و امنیت را که دارای ارکان چهارگانه (مشارکت، محافظت، جلوگیری از خشونت، رفاه و بهبود) می باشد، به هدف تقویت و مشارکت زنان در سطوح رهبری ادارات خدمات ملکی و نهادهای امنیتی، افزایش دسترسی زنان به عدالت، تقویت نقش زنان در سکتور امنیتی و افزایش مصونیت اقتصادی زنان ایجاد نموده است و با توجه به این پلان، دولت افغانستان متعهد شده است که تا پایان سال ۲۰۲۰ سی در صد از بست های خدمات ملکی را به زنان واگذار نماید. به دنبال پلان یاد شده قانون منع آزار و اذیت زنان و اطفال نیز درسال ۱۳۹۷ توشیح، تصویب و تنفیذ گردید که به موازات آن، هریک از ادارات دولتی موظف به ایجاد یک کمیته تحت عنوان «کمیتهٔ منع آزار و اذیت جنسی» به منظور حفاظت از زنان کارمند در درون ادارات ایجاد کرده است. با این وصف، اکنون که حدود ده سال از توشیح «قانون منع خشونت علیه زن» می گذرد و نهادهای عدلی و قضایی در حل قضایای مربوط به زنان بر اساس مواد مندرج در قانون یاد شده و پلان عمل ملی ملزم شناخته شده اند، تصویب این قانون توسط مجلس نمایندگان همچنان در وضعیت تعلیق و تعویق قرار دارد. مخالفت با تصویب این قانون نشان دهندهٔ این واقعیت است که دل بستن به این سند تقنینی به منظور کاهش خشونت علیه زنان، نوعی نگاه عاطفی، رمانتیک و بریده از واقعیت های تاریخی افغانستان به مسئلهٔ تأمین و تضمین حقوق زن می باشد یا به دیگر سخن، تا زمانی که این قانون از سد سدید دیدگاههای مرد سالارانه در پارلمان و آزمون عملی نهادهای عدلی و قضایی نگذرد، فقط می توانسد در حد یک ایده و آرمان نظری در نزد حامیان حقوق زن مطرح بحث باشد. به دلیل اینکه هنوز موانع زیادی فرا راه این قانون نسبتاً مدرن وجود دارد که به طور اختصار می توان آنها را چنین دسته بندی کرد:

۱ . غیرت افغانی

در فرهنگ افغانی؛ مردانگی مردان، لزوماً با تسلط بی قید و شرط بر سرنوشت زنان معنا می یابد. برابر فرهنگ افغانی (مقررهٔ پشتونوالی) از آنجا که وجود زن در فرایند زندگی فرد یا قبيله ننگ

ابدی محسوب می شود، این اصل، شامل خشونت های شدید علیه زنان و به خصوص وضع محدودیت های شدید و کنترل های سختگیرانه علیه آنان است که در موارد بی شماری باعث سلب حق حیات، حق آزادی فردی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حقوق مدنی و سیاسی آنان می گردد. از دید یک مرد افغانی وفادار به سنت های سترتیر قبيله، زنان در هر مقام و موقعیتی که باشند باید از مردان -پدر، برادر، شوهر، خوسر، کاکا، برادر شوهر، ماما، پسر، نواسه، پدر کلان و غیره- اطاعت کنند. ازدواج اجباری، چندزنی، نکاح دختران صغیر، عدم احترام به حقوق زنان، خرید و فروش زنان، بد دادن زنان، بخشش کردن زنان، دیه دادن زنان و غیره از جمله پیامدهای رعایت اصول غیرت افغانی به شمار می رود. از ایسن رو، پی آیند تصویب و تطبیق این قانون سبب از بین رفتن آداب و رسوم ناپسند و حق انتخاب شریک زندگی، آزادی گشت و گذار در فضای عمومی، استقلال اقتصادی، دسترسی به تعلیم و تحصیل، مشارکت در امور سیاسی و مدنی و اجتماعی و غیره می شود و در اثر تحقق این همه حقوق مرد افگن، دیری نخواهد پاییده که زنان این سرزمین در جرگهٔ آمیانی برابر با مردان وارد عرصه های مختلف زندگی خواهند شد و در نتیجه غیرت متصلب و سخت مردان افغانی ترک بر می دارد و چه بسا این ترک خوردگی موجب بر آفتاب افتادن جهل عمومی خواهد شد و این نقطهٔ پایان رقت انگیز مردانگی انسان نر افغانی است که ایستادگی ریسک پذیرانه تا سرحدٔ مرگ را باید.

۲ . اختلاف با آموزه های شریعت اسلامی

با توجه به اینکه الگوهای متفاوتی مبتنی بر تفاسیر مختلف از شریعت ارائه شده اما برخی ها مدعی اند که «قانون خشونت علیه زن» در مواردی با شریعت اسلامی متباین است. در مادهٔ سوم قانون اساسی افغانستان آمده است: «در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» این مادهٔ قانونی به نمایندگان افراطی مخالف حقوق زنان به راحتی امکان مخالفت با تصویب «قانون منع خشونت علیه زن» را فراهم می کند. به همین دلیل زمانی که این قانون برای تصویب به پارلمان فرستاده شد، از سوی نمایندگانی که از لحاظ فکری و سیاسی به دو کشور پاکستان و ایران وابستگی دارند، رد شد زیرا آنان برخی از ماده های آن را مخالف شریعت اسلامی دانسته و شدیداً با تصویب این قانون مخالفت کردند. به طور نمونه می توان به ملا تره خیل کوچی، مولوی عبدالرحمان رحمانی، قاضی نذیر احمد حقنی، عبدالستار خواصی از نمایندگان محافظه کار اهل سنت و ملا صادقی زاده نیلی و ملا سید حسین عالمی بلخی از نمایندگان محافظه کار شیعیان اثنی عشری اشاره کرد. با این حال، عمده ترین محورهای مورد اختلاف قانون منع خشونت علیه زن و شریعت اسلامی از دید نمایندگان افراطی پارلمان قرار ذیل اند:

الف) تعیین سن ازدواج برای زنان: در مادهٔ ۳۷ قانون منع خشونت علیه زنان تصریح شده که «عقد قبل از تکمیل سن قانونی جرم است» برابر مادهٔ ۷۰ قانون مدنی سن ازدواج دختران ۱۶ سالگی تعیین شده است. این موضوع با سن شرعی ازدواج دختران که در مذهب شیعه جعفری ۹ سالگی تعیین شده، مطابقت

ندارد. در میان پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت نیز نکاح دختر صغیره به عنوان یک سنت مذهبی و عرف اجتماعی نهادینه شده است. از لحاظ تاریخی مبنای ازدواج زیر سن، به ازدواج عایشه دختر ابی بکر در سن هفت سالگی با پیامبر اسلام و ازدواج فاطمه دختر پیامبر در سن نه سالگی با علی بن ابی طالب بر می گردد. اما در دوران جدید کشورهای اسلامی برای تعیین سن قانونی ازدواج، عقل را بر نقل ترجیح داده اند.

ب) تعدد زوجات: مطابق فقرهٔ ۲۱ مادهٔ پنجم قانون منع خشونت علیه زنان از دواج با بیش از یک زن بدون رعایت حکم مادهٔ ۸۶ قانون مدنی، خشونت شناخته شده است. اما مطابق مادهٔ یاد شده، ازدواج با بیش از یک زن در حالات ذیل جایز شمرده شده است: یک. در حالتی که خوف عدم عدالت بین زوجات نباشد. دو. در حالتی که مرد کفایت مالی برای تأمین نفقه را داشته باشد. سه. در حالتی که مصلحت مشروعی-عقیم بودن یا مرضی صعب العلاج زن- موجود باشد. این در حالی است که مطابق آیات قر آن یک مرد به شرط اینکه عدالت را رعایت کند، می تواند به صورت همزمان با چهار زن ازدواج کند. «و اگر بترسید که مبدا در بارهٔ یتیمان (ازدواج با دختران یتیم) مراعات عدل نکنید پس آنکس از زنان را به نکاح خود در آرید که شما را نیکو (و مناسب با عدالت) است. دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که (چون زنان متعدد گیرید) راه عدالت نییوده و به آنها ستم می کنید پس تنها یک زن اختیار کنید، که این نزدیکتر به عدالت و ترک ستمکاری است.» (آیات ۳ – ۴ قرآن، ترجمه الهی قمشه ای) واقعیت اما این است که مسلمانان بدون توجه به شرایط تعیین شده که یکی از آنها رعایت عدالت می باشد، چند زنی را به عنوان یک امر شرعی بی قید و شرط پذیرفته و آن را به یک اصل بی چون و چرای شرعی و عرفی تبدیل کرده اند.

ج) تاسیس مراکز حمایتی: مطابق فقرهٔ ۲ مادهٔ ششم و فقرهٔ ۲ مادهٔ هشتم قانون منع خشونت علیه زن، بانوانی که بر اثر خشونت از خانهٔ شوهر و یا پدر رانده می شوند و یا اینکه حیات شان از سوی اعضای فامیل یا کس دیگر مورد تهدید قرار می گیرند، باید در مراکز حمایتی یا سایر محلات مصنون بر اساس موافقت خودش حفاظت و نگهداری شوند. اما از دید مردانی که در جامعهٔ سنتی و مردسالار افغانستان زندگی می کنند، مراکز حمایتی یا خانه های امن به عنوان مراکز فحشا و منشاء گسترش فساد اخلاقی توسط عوامل کشورهای اروپایی شناخته می شود. زیرا از آنجا که اسلام حق قیومیت زنان را به مردان داده است، از دید بسیاری اعضای مجلس نمایندگان، این مراکز ضمن اینکه باعث فرار زنان از عقوبت ها و مجازات های خشونت آمیز شرعی می شود، آنان را به سوی فحشا و فساد اخلاقی تشویق و ترغیب می کند. این در حالی است که اصل فلسفهٔ ایجاد خانه های امن حمایت و محافظت قانونی از زنان قربانی، در برابر مجازات صحرائی ناشی از غیرت کور و خشونت پرور افغانی و عدالت سختگیرانهٔ سنتی می باشد تا اگر چنانچه این قربانیان، مرتکب جرمی شده باشند یا جزء قربانیان خشونت ها باشند، نخست باید تحت حمایت های قانونی و روانی قرار گیرند و سپس قضایای شان از سوی نهادهای عدلی و قضایی به صورت شفاف مورد پیگیری قرار گیرد.

د) تجاوز جنسی: بر مبنای فقرهٔ ۳ مادهٔ سوم قانون منع خشونت علیه زن، تجاوز جنسی چنین تعریف شده است: «تجاوز جنسی: ارتکاب فعل زنا یا لواط با زن بالغ توأم با اجبار و اکراه یا ارتکاب آن با زن بالغ و یا تجاوز بر عفت و ناموس زن است.» برابر این تعریف، تجاوز جنسی زمانی رخ می دهد که میان یک مرد و یک زن ارتباط نا مشروع جنسی برقرار گردد، این ارتباط با اکراه و اجبار همراه باشد و در این صورت فقط مرد متجاوز شناخته می شود. اما از دید حاملان شریعت اسلامی ارتباط جنسی نا مشروع -زنا و یا لواط- چه با اجبار و اکراه و چه بیا رضایت طرفین صورت بگیرد، خشونت است و باید مرتکبین آن به قانون سپرده شده و مطابق شریعت محاکمه شوند. این در حالی است که بر اساس شریعت اسلامی نیز ملاک خشونت در این فقره رضایت یا عدم رضایت زن نیست بلکه در صورتی که ارتباط نا مشروع جنسی ولو با رضایت کامل طرفین صورت بگیرد، این عمل مطابق قرآن گناه کبیره شمرده می شود «و آنان هستند که با خدای یکتا کسی را شریک نمی خوانند و نفس محترمی را که خدا حرام کرده جز به حق به قتل نمی رسانند و زنا نمی کنند و هرکس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد.» (سورهٔ فرقان، آیه ۶۸، ترجمهٔ الهی قمشه ای)

ه) لت و کوب (ضرب و شتم): در مادهٔ ۲۳ قانون منع خشونت علیه زن آمده «شخصی که زن را مورد لت و کوب قرار دهد ولی منجر به جراحت یا معلولیت وی نگردد، حبس احوال به حبس قصیر که از سه ماه بیشتر نباشد، محکوم می گردد.» اما از دید قرآن؛ از آنجا که خداوند مردان را قیم و سرپرست زنان تعیین کرده و آنان را نسبت به زنان -در خلقت- برتری بخشیده است؛ «مردان را بر زنان حق تسلط و نگرهبانی است به واسطه آن برتری که خدا برای بعضی بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آن که مردان از مال خود نفقه دهند، پس زنان شایستهٔ مطیع شوهران و در غیبت آنان حافظ (حقوق آنها) باشند از آن رو که خدا هم (حقوق زنان را) حفظ فرموده است و زنانی که از نافرمانی آنان (در حقوق همسری) بیمنتاید باید نخست آنان را موعظه کنید و (اگر مطیع نشدند) از خواجگاه آنان دوری گزینید و (اگر باز مطیع نشدند) آنان را به زدن تنبیه کنید، چنانچه اطاعت کردند دیگر راهی بر آن ها مجوید، که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشان است.» (سورهٔ نساء آیهٔ ۳۴، ترجمه الهی قمشه ای) بدین سان، اختلاف میان شریعت و قانون، به مخالفان حقوق زنان در مجلس نمایندگان زمینهٔ مخالفت فراهم کرده است تا در برابر این ماده قانونی با تمام توان بایستند.

و) تحقیر و تخویف: تحقیر و ترسانیدن زنان به هر منظوری که باشد از دید قانون منع خشونت علیه زن جرم پنداشته می شود. مطابق ماده ۲۹ «شخصی که زن را دشنام دهد، یا تحقیر و تخویف نماید، حسب احوال به حبس قصیر که که از سه ماه کمتر نباشد، محکوم می گردد.» اما در شریعت اسلامی تخویف زنان حقی است که مردان به دلیل برتری در خلقت از آن برخوردار اند و حتی تخویف و کنک زدن جهت اصلاح زنان جایز و لازم شمرده شده است (آیه ۳۴ سوره نساء) اما در احادیث منسوب به پیامبر موارد زیادی را می توان یافت که بر رأفت مردان نسبت به همسران شان تاکید صورت گرفته است به طور نمونه؛ «هر مردی که به صورت همسرش سیلی بزند، خدا به فرشتهٔ مامور دوزخ (مالک) دستور می دهد که در دوزخ هفتاد سیلی به صورتش بزند و هر مردی که دستش را بر موهای زن مسلمانی بگذارد (برای اذیت موی سرش را چنگ اندازد) در دوزخ دستش با میخ های آتشین کوبیده می شود.» واقعیت اما این است که مخالفان این ماده، دغدغهٔ دفاع از ارزش های دینی در برابر ارزشهای عرفی - قانونی مدرن را ندارند ولو اینکه در ظاهر همیشه دفاع از ارزش های اسلامی را در بسوق و کرنا کنند بلکه آنها برابری زن و مرد را خلاف سنت های سختگیرانه و متصلب ایلی/قبیلوی و حق مردانگی ناشی از دیدگاه تاریخی مردسالارانه می داندند.

ز) اجازهٔ حق ازدواج: برابر صراحت مادهٔ۲۷ قانون منع خشونت علیه زن «هرگاه شخص مانع ازدواج زن گردد یا حق انتخاب زوج را از وی سلب نماید، حسب احوال به حبس قصیر محکوم می گردد» به همین جهت، زمانی که این قانون برای تصویب به پارلمان فرستاده شد، مادهٔ یاد شده واکنش تعدادی از وکلای پارلمان را در پی داشت. زیرا آنان این مسورد را کاملاً مخالف شریعت اسلامی قلمداد می کردند. با این وجود، در خصوص لزوم اجازهٔ پدر در ازدواج دختر در قرآن کریم اشارهٔ روشن و صریحی وجود ندارد اما در مادهٔ ۸۰ قانون مدنی افغانستان آمده است: «هرگاه عاقلهٔ رشیده (دختر بالغ و عاقل که سود و ضرر زندگی خود را تشخیص می دهد) بدون موافقه ولی ازدواج نماید، عقد نکاح نافذ و لازم می باشد.» از دید فقهای مالکی، شافعی و حنبلی اهل سنت و جماعت، نکاح دختر باکره مشروط به اذن ولی است اما از نظر فقه حنفی اجازهٔ ولی فقط برای ازدواج دختران خردسال و مجنون شرط است اما در ازدواج دختران بالغ و عاقل چه باکره و غیر باکره مشروط به اجازهٔ ولی نیست. مطابق فقه شیعهٔ جعفری ازدواج دختران در کل مشروط به اذن ولی می باشد در حالی که براساس فتوای برخی فقها اذن ولی برای ازدواج دختر بالغ و عاقل شرط قطعی نمی باشد. بدین ترتیب، اختلاف نظر میان مادهٔ۲۷ قانون منع خشونت علیه زن و شریعت اسلامی

ادامه در صفحه پند



# رسانه‌ها و خشونت علیه زنان



✍ عبدالرئوف شایان

مقولهٔ «خشونت علیه زنان» به عنوان یک آسیب اجتماعی محصول نوع خاص مناسبات اجتماعی درجامعه امروزافغانستان، عمری به درازنای تاریخ این کشوردارد و نیازمند آنست که درجهت حل ویا لاقابل کاهش این معضل، تدابیر و اقدامات همگانی با استفاده ازتوان و امکانات موجود درجامعه، سنجیده شده و اتخاذگردد. یکی ازامکانات و وسائل موجود درجامعهٔ امروزی ما، رسانه‌ها است که می‌تواند دراین عرصه نقش داشته باشد. قبل ازپرداختن به نقش رسانه‌ها درکاهش و یا افزایش خشونت علیه زنان، لازم است به نحوهٔ نگرش و پرداخت رسانه ها به این مقوله پرداخته شود.

دریک تقسیم بندی کلی، رسانه‌هایی که درافغانستان فعالیت دارند، به طورمجموع سه دسته اند:

۱. رسانه‌های دولتی

۲. رسانه‌های خصوصی

۳. رسانه‌های بین المللی

هردسته ازاین رسانه‌ها چه چاپی، چه شنیداری و چه دیداری، مقولهٔ خشونت علیه زنان را در زیرمجموعهٔ مسایل اجتماعی قرارداده و پیرامون آن به برنامه سازی می‌پردازند، اما نگرش این رسانه‌ها به این مقوله، متفاوت می‌باشد. نگاه خاص هر رسانه به این مقوله درقدم اول بستگی به منابع تمویل کنندهٔ آن رسانه دارد، و درقدم دوم استراتژیی کلی آن رسانه تعریف خاصی ازاین مقوله ارائه می‌کند.

دستهٔ اول، رسانه‌های دولتی و درپاره یی از موارد رسانه‌های بین المللی می‌باشند که به مقولهٔ «خشونت علیه زنان» به عنوان یک استراتژی و برنامهٔ مدون بلند مدت برای سیستم سازی در راستای تحقق ارزش‌های انسانی و دموکراتیک می‌نگرند. ساختار برنامه‌های رسانه‌های دولتی در این زمینه به گونه ایست که با طرح میناها و بنیادهای «خشونت علیه زنان» در لافاه و بدون به نقدکشاندن بخش هایی از فرهنگ مسلط، که عامل و زمینه ساز بوجود آمدن خشونت علیه زنان می‌گردد؛ تلاش می‌نمایند تا قیاحت این عمل را در اذهان مخاطبین نهادینه کنند.

دستهٔ دوم رسانه های خصوصی است. مقولهٔ «خشونت علیه زنان» برای رسانه‌های خصوصی در دو حوزه مطرح می‌گردد: تعدادی از این رسانه‌ها بیشتر نگاه تجاری و اقتصادی به این مقوله دارند. طراحان و سازندگان استراتژی بزرگ سیستم سازی درافغانستان، همه ساله مبالغ هنگفتی را در قالب پروژه‌های انکشاف جامعهٔ مدنی، مبارزه باخشونت و... در اختیار رسانه هایی قرار می‌دهند که بخشی از ساعات و یا امکانات نشراتی خودرا به این موضوع اختصاص دهند. نوعیت برنامه‌های نشر شده در این زمینه، با سفارشات تمویل کنندگان آن تطابق داده می‌شود؛ اما رسانهٔ خصوصی که مبادرت به نشر این برنامه‌ها می‌نماید همواره هویت تجاری خود را خارج از ساختار خاص مبتنی بر سفارش تمویل کننده حفظ کرده و با تغییر تمویل کننده، حتا متناقض با آنچه که پیش از آن نشرکرده است، اقدام به ساخت برنامه در این زمینه می‌نماید.

تعداد دیگری ازاین رسانه‌های خصوصی، تربییون‌های مربوط به جناح های اپوزوسیون می‌باشد و بیشتر در راستای اهداف جناحی ویا حزبی اپوزوسیون کار می‌کنند. برای این رسانه ها، مقولاتی همچون «خشونت علیه زنان»، بیشتر به حربه‌یی برای کوبیدن دولت وجناح های رقیب تبدیل می‌شود. طی چند سال گذشته، جناح هایی که اصطلاحا به آنها اپوزوسیون گفته شده است، همواره تلاش نموده اند تا با گرایش انتقادی، دست آوردهای دولت در زمینهٔ محو خشونت علیه زنان در کشور را کمرنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند. برای این نوع رسانه ها مقولاتی از این دست، با توجه به نبود زمینهٔ لازم برای تحقق کامل ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر درافغانستان، حربه های خوبی برای کوبیدن دولت است.

نحوهٔ اجرای مبحث « خشونت علیه زنان» در رسانه ها که منظور ازآن، چگونگی پیشکش نمودن یک مبحث با نظرنداشت نوعیت قالب وتمهیدات رسانه‌یی برای اطلاع رسانی می باشد، بستگی به عوامل متعددی دارد که عمدتا و به مقدار زیادی به دو عامل، بیشتر مربوط می‌شود:

اول- نوع نگاه آن رسانه به مقوله خشونت علیه زنان.

دوم- منبع تمویلی آن.

رسانه‌های دولتی، از آن جا که با محدودیت‌های بیشتر نشراتی همراه می‌باشند، برای اجرای این مقوله، بیشتر سراغ قالب‌ها و شیوه‌های اجرایی می‌روند که کمتر به خطرگاه های این مبحث بینجامد. میزگردهای کنترل شده، با اشتراک شخصیت‌های مورد تایید حکومت برای طرح و بسط استراتژیک مقولهٔ «خشونت علیه زنان» و بحث بر سر کلیات تیوریک این مقوله، از گونه های رایج



موسسات خصوصی، مراکز تعلیمی و تحصیلی و اشتغال و رهبریت ادارات خدمات ملکی و حضور نسبتاگسترده در پروسه های دموکراتیک اشاره کرد.

بنابراین، برخی از نهادهای سودجوی دولتی و خصوصی که به حمایت از حقوق زنان متظاهرند، زنان و دختران را به منظور دریافت فن های میلیونی از دونرهای خارجی به اشکال گوناگون مورد سوء استفاده های پروژه ای قرار می دهند. شبه فمینیست های وطنی که از چگونگی حرکت های فمینیستی غربی و پی آینده‌های آن آگاهی منطقی ندارند و به موازات آن نسبت به ویژگی های فرهنگی جامعهٔ افغانی هم بی اطلاع اند، بدون توجه به هنجارهای اجتماعی ناشی از سنتهای متصلب و سختگیرانهٔ این فرهنگ؛ با این هیولاهای ضد زن بی چون و چرا همنا می شوند. یا به عبارتی، دسته ای از فمینیست های وطنی، نه تنها در تامین حقوق زنان متعهد نیستند بلکه با رفتارهای حلف و بازاری فقط به آزادی بی قید و شرط زنان تظاهر می نمایند تا جامعه سنتی را در برابر آزادی واقعی زنان حساس کنند. از همه بدتر، وزارت امور زنان به ویژه واحدهای دومی آن نیز به مسئله حقوق زن نگاه پروژه ای دارد به طوری که کارمندان این ادارات برای تطبیق برنامه های نهادهای حامی حقوق زن، دل و دماغ همکاری با نهادهای واقعی پشتیبان حقوق زنان را ندارند. و همینطور اکثریت قریب به اتفاق زنانی که در سطوح رهبری و مدیریتی ادارات دولتی و غیر دولتی ایفای وظیفه می کنند، نیز متعهد به تطبیق حقوق زنان نیستند.

بدین ترتیب، طی صد سال اخیر، آزادی زنان، خط سرخ جامعه سنتی و افراطیون مذهبی افغانستان بوده است. چنانکه پیش عکس بدون حجاب ملکه ثریا و فرستادن دختران افغانی برای تحصیل به کشور ترکیه، شکست اصلاحات امانی را قطعی کرد. همینطور بی حجابی زنان خط سرخ مجاهدین در برابر حکومت کمونیستی بود. حکومت طالبان تعهد خود به اسلام را از طریق ستم بی پایان بر زنان برای جامعهٔ افغانی به اثبات رسانید. اکنون نیز یکی از پیش شرط های اصلی رهبران طالبان در گفتگوهای صلح تغییر ماده های قانونی مربوط به حقوق زن در قانون اساسی، قانون منع خشونت علیه زن، قانون منع آزار و اذیت جنسی زنان و اطفال، حضور زنان در سطوح رهبری و اصول حقوق بشری می باشد. این در حالی است که نمایندگان مجلس هم بر اساس باورهای فرهنگی افراد جامعه به پارلمان می روند و طبیعی است که حامل و ناقل خواست های مردم در برابر مسایل گوناگون باشند و آنچه را که به عنوان مقاومت یا مخالفت آنان در برابر تصویب «قانون منع خشونت علیه زن» تجربه کردیم، به نحوی بازتاب دیدگاه موکلین شان نسبت به حقوق زنان بود.

راه حل: مسئولین رده اول قوای سه گانه مانند رئیس جمهور، معاونین، وزرای بخش های مختلف خدمات ملکی، وزرای دفاع و داخله و خارجه، والی ها، مسئولین واحدهای دومی وزارت امور زنان، نمایندگان پارلمان، مسئولین رده نخست نهادهای عدلی و قضایی، کمیسیون مستقل حقوق بشر، جامعه مدنی و سایر نهادها می توانند بر مبنای قانون اساسی با هم موافقت نموده و قانون منع خشونت علیه زن را از تصویب پارلمان بگذرانند.

نشان از عدم توجه به جایگاه زنان در رهبری ادارات دولتی این کشور است... تصویب نشدن قانون منع خشونت علیه زنان در مجلس نمایندگان افغانستان و رای ندادن به یک زن به عنوان عضوی از دادستانی و یک زن دیگر به عنوان عضو کابینه، نشان روشن از عدم توجه به جایگاه زنان در رهبری ادارات دولتی این کشور است... با توجه به وضعیت موجود و اهمیت نقش زنان به عنوان یک قشر بزرگ اجتماعی، از ایسن پس کم‌کاری‌ها و کوتاهی‌های ادارات دولتی در ارتباط با مسائل مربوط به امور زنان و به خصوص وظایف قانونی ادارات، در کمیته امور زنان کابینه بررسی خواهد شد...» (سخنرانی ۱۸ جدی ۱۳۹۶ در پارلمان، )

باری عده ای از حامیان حقوق زنان از سرور دانش تقاضا کرده بودند که قانون منع خشونت علیه زن باید درکد جزا گنجانیده شود اما «دانش گفته بود که به منظور حفظ احترام به دیدگاه اکثریت مطلق زنان و با توجه به شرایط سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی در کشور، هیئت رهبری حکومت تصمیم گرفته است که قانون منع خشونت علیه زنان به صورت مستقل و جداگانه حفظ شود.» (تاریخ ۱۶ حوت ۱۳۹۶، صفحه فیسبوک روزنامه اطلاعات روز)

۴ . رفتارهای حساسیت برانگیز شبه فمینیست ها در راستای تطبیق برنامه های پروژه ای

ایده های فمینیستی به مفهوم برابری زن و مرد در تمامی عرصه های سیاسی و اجتماعی در غرب، به دو قرن پیش و کتاب «احقاق حقوق زنان» نوشتهٔ ولستون کرافت (۱۷۹۲) بر می گردد. اما مبارزه برای تامین حقوق زنان در افغانستان؛ برای نخستین بار با اقدامات ملکه ثریا همسر امان الله خان آغاز شد اما پس از شکست دولت مستعجل امانی و به قدرت رسیدن محمدنادرخان و هاشم خان حقوق زنان بیش از نیم دهه به فراموشی سپرده شد. در دوران حکومت کمونیستی زمینه برای تعلیم و تحصیل زنان و دختران تا حدودی فراهم شد و به موازات آن برخی زنان سرشناس مانند دکتر آناهیتا راتب زاد یکی از اعضای برجسته شورای مرکزی حزب خلق و عضو سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و مینا کشور کمال رهبر راوا (جمعیت انقلابی زنان افغانستان) تلاش هایی را در جهت احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی زنان به انجام رسانیدند که بعد از ترور مینا توسط عوامل حزب اسلامی دوام نیافت. در دوره حکومت ده سالهٔ مجاهدین و گروه طالبان، زنان افغانستان به شکل گسترده ای از حقوق انسانی شان محروم شده و بدترین دوران زندگی شان را تجربه کردند اما با وجود اختناق مطلق که در دوره های یاد شده وجود داشت، دکتر سیما سمر در بخش دسترسی زنان به تعلیم و تربیه و خدمات صحی تلاش های بی وقفه را پی گرفت که تا اکنون به قوت خود ادامه دارد.

اما یکی از پیامدهای جنگهای داخلی و حضور گروه های افراطی در افغانستان، مهاجرین میلیونی مردم و تاثیر پذیری فرهنگی از کشورهای مقصد بود که با شکل گیری ساختار سیاسی دموکراتیک و رسمیت یافتن حقوق زنان در جلسه بن و قانون اساسی، زنان به شکل گسترده وارد فعالیت های اجتماعی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شدند. که از آن جمله می توان به حضور زنان در پارلمان، شوراهای ولایتی، مجلس سنا، رهبری

ادامه از صفحه قبل

جدی نیست اما اینکه عده ای از نمایندگان سلايق شخصی و عرف اجتماعی مربوط به قوم و ایل خود را به نام شریعت در برابر قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زن و سایر ارزش های جهان شمول انسانی علم می کنند، ربط دقیقی به این مسئله ندارد و می تواند بر اساس اجتهاد فقها و مطابق به مقتضیات زمان تغییر کند. از سوی دیگر، فعالان و حامیان حقوق زن که در رأس آنها نمایندگان زن در پارلمان، نهادهای حامی حقوق زن مانند وزارت امور زنان و حقوق بشر قرار دارند، با تعدیل این قانون به شدت مخالف اند و هرگونه نسیی گرایي فرهنگی در موضوعاتی مرتبط با حقوق بشر را رد می کنند.

۳ . مخالفت غیر مستقیم دولتمردان افغانستان با تصویب قانون منع خشونت علیه زن
چنانکه پیش از این ذکر کردیم، قانون منع خشونت علیه زن در سال ۱۳۸۸ توسط حامد کرزی توشیح شد. اما از آنجا که حامد کرزی به تعبیر خودش سیاستمدار اهل گزاره بود، از یکسو به تطبیق و تصویب قوانین متباین با آداب و رسوم قبایل پشتون (مقررات پشتونوالی) توجه نشان نمی داد، از دیگر سو به خاطر حفظ وجههٔ سیاسی خویش در برابر گروههایی که برای توشیح و تصویب قوانین مصر بودند ظاهرا مخالفت نشان نمی داد. واقعیت اما این بود که او خود را یکی از حاملان اصلی فرهنگ قوم پشتون به ویژه قبایل جنوبی می دانست و به موازات آن رعایت هنجارهای اجتماعی اجدادش را بر ارزش های مدرن عملا ترجیح می داد.

بنابراین، آنچه که در کرد و کارهای سیاسی کرزی قابل تأمل به نظر می رسد، او علاوه بر اینکه به قانون اساسی افغانستان، قوانین ناشی از آن، کنوانسیون ها و قطعنامه های بین المللی بی اعتنا بود، در برابر قانون شکنان نیز از روی عمد و به منظور مصلحت اندیشی های سیاسی سهل انگاری می کرد. به همین دلیل، قانون منع خشونت علیه زن نمی توانست با باورهای شخصی و مقررات سخت گیرانهٔ قبیلوی او سازگاری پیدا کند. به طور نمونه؛ بین برخورد کرزی با همسرش دکتر زینت (بانوی اول افغانستان) با برخورد یک کوچی با همسر سیاه سر و بی سوادش تفاوت زیادی دیده نمی شد. چنانکه طی بیش از دوازده سال حکومت خویش، با حضور همسرش در محافل مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هرگز موافقت نشان نداد!

برخورد اشرف غنی اما با مسئلهٔ حقوق زن در وهلهٔ نخست پوپولیستی و استفاده جویانه بود. او پس از اینکه قدرت را به مدد جان کری به دست گرفت، ابتدا معین مالی و اداری وزارت امور زنان را برکنار و یکی از نزدیکان خود را در این پست مهم ابقا کرد تا از یکسو مجراهای اطلاعات تامین منابع مالی آن وزارت را، به روی اقوام دیگر ببندد و از دیگر سو صلاحیت های قانونی وزیر امور زنان را عملا به همسرش رولا غنی -بانوی اول افغانستان- تفویض نموده و از بودجه های آن در جهت کمپاین پیش از وقت بهره گیرد.

بدین ترتیب، چنانکه به تجربه دریافتیم، بانوی اول با تقسیم پول های هنگفت از منابع مالی وزارت امور زنان در جهت دهی آرای مردم به ویژه زنان به نفع اشرف غنی نقش تعیین کننده بازی کرد. در وهلهٔ دوم؛ یک سری پست های سمبلیک را در وزارت ها، ارگ ریاست جمهوری و ولایت ها برای زنان معلوم الحال در نظر گرفت و هدف از این اقدام استفادهٔ استخباراتی از زنان جوان تازه به مقام و موقعیت رسیده بود تا رفتار وزراء و والیان را در مطابقت با اهداف تبارگرایانهٔ رئیس جمهور رصد کنند که اگر مواردی از اقدامات والیان را خلاف خواست های سیاسی اشرف غنی تشخیص دادند، بلافاصله به بانوی اول و دستیاران وفادار وی گزارش کنند. بنابراین موارد یاد شده نشان می دهد که اشرف غنی تعهد چندانی در تطبیق و تصویب قوانین مربوط به زنان نداشت/ ندارد. به همین دلیل از زمانی که تصویب قانون منع خشونت علیه زن با مخالفت جدی اکثریت نمایندگان پارلمان مواجه شد، واکنش منطقی، درخور، مناسب و قانونی در این زمینه از سوی رئیس جمهور دیده نشد به خصوص طی یک سال اخیر که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان پارلمان افغانستان عامل نابینای ارادهٔ اویند و چونان مومی در دستان او قرار دارند. بدین ترتیب، شایعات بهره جویی جنسی از زنان جویای کار و نامزدهای زن برای احراز کرسی های پارلمان توسط کارمندان عالی رتبه ارگ، ضربهٔ اساسی دیگری در فرایند تطبیق قانون منع خشونت علیه زن به شمار می رود به ویژه اینکه اشرف غنی در جهت معرفی متهمان اصلی به دادستانی کل و دادگاه عالی کوچکترین اقدامی انجام نداد.

اما در این میان سرور دانش، همانگونه که طی هیجده سال اخیر در ایجاد قوانین نقش تعیین کننده و انکار ناپذیر ایفا کرده است، بر تصویب قانون منع خشونت علیه زن توسط پارلمان نیز بارها تاکید نموده و خواستار تصویب آن شده است. به طور مثال؛ در جریان یکی از سخنرانی های خویش در جلسه کمیته جندر و امور زنان کابینه، از عدم تصویب قانون یاد شده به شدت انتقاد کرد و گفت: « تصویب نشدن این قانون و رای ندادن به زنان،

برای اجرای این مقوله در رسانه های دولتی است.

رسانه های بین المللی اما سیستماتیک تر به این مقوله می پردازند. که این روش سیستماتیک، متأثر از سیاست های دولتی می باشد که رسانه به آن تعلق دارد. گاهی رسانه های بیسن المللی نیز از طرح مقولاتی همچون «خشونت علیه زنان» به عنوان یک حربه یا برای تضعیف جناح های مخالف دولت استفاده می کنند و یا از این مقوله برای اعمال فشار سیاسی بر دولت افغانستان بهره گیری می کنند.

بنابراین، می توان گفت که رسانه ها درکل به دلیل داشتن نگاه ابزاری به مقولاتی همچون «خشونت علیه زنان»، کمتر دقت لازم را در نحوه اجرای این مبحث به خرج می دهند.

در نتیجه، آنچه از تمام این روند برای مخاطب باقی می ماند، یک مشت اصطلاحات گنگ تعریف نشده، تیوری های غیر قابل هضم و سرگردانی مضاعف در مورد ریشه های اساسی بوجود آورنده مقوله «خشونت علیه زنان» و نبود یک برنامه و راهکار همه جانبه و دقیق برای مبارزه با این پدیده اجتماعی ست.

بررسی نقش رسانه ها

دراینکه رسانه ها به اشکال گوناگون بر اعضای خانواده و به تبع آن در جامعه تأثیر گذارند، شکی وجود ندارد. اما این تأثیر گذاری می تواند دارای دو جنبه باشد:

۱. تأثیرگذاری های مثبت و سازنده

۲. تأثیرگذاری های منفی و مخرب

تأثیرگذاری های مثبت و سازنده: این نوع تأثیرگذاری زمانی میسر می گردد که پالیسی سازان و گردانندگان رسانه ها چند موضوع را مورد توجه داشته باشند:

اول: عبور از نگاه ابزاری و طرح آن به عنوان یک معضل اجتماعی: اصحاب رسانه، زمانی می توانند نقش سازنده و تأثیرگذاری مثبت داشته باشند که طرزنگاه و تلقی شان را نسبت به مقوله «خشونت علیه زنان» بازنگری و اصلاح نمایند و این مقوله را نه به عنوان یک ابزار برای رسیدن به منافع و مقاصد مادی و سیاسی شان، بلکه به عنوان یک معضل اجتماعی تلقی نموده و در پی جستجوی راه حلی برای آن باشند.

دوم: شناسایی دقیق عوامل زمینه ساز خشونت علیه زنان: موضوع دیگری که لازم است رسانه ها به آن توجه داشته باشند، شناسایی عواملی است که زمینه شکل گیری خشونت علیه زنان را فراهم می سازد. شناسایی دقیق این عوامل و پرداختن به آن، به گونه ای که تأثیرات زیانبار آن مشخص شود، می تواند گام مؤثر در راستای محو یا حد اقل کاهش این پدیده ویرانگر باشد. به طور مثال، عدم اطلاع زن و مرد از نقش واقعی خود در خانواده و جامعه، توقعات بالا و دست نیافتنی، تأثیرپذیری از رفقا و دوستان خشونت پیشه، ازدواج های اجباری، ازدواج های بدون شناخت از همدیگر، تفاوت های بنیادین در خانواده های زن و شوهر، اعتیاد، دخالت خانواده های زن و شوهر در امورات زندگی شان، فقر و داشتن فرزندان زیاد، نامعقول بودن فرهنگ و رسومات عروسی و مهریه می تواند زمینه ساز خشونت های زیانبار گردد که رسانه ها با طرح و راه اندازی این گونه مباحث و بیان مضرات و پیامدهای آن و ارائه بدیل ها و راه حل های مناسب و معقول، می توانند به تنویر اذهان عامه پرداخته و تأثیرات مثبت و سازنده در راستای حل این معضل اجتماعی داشته باشند. لازم به ذکر است که برای مؤثریت هرچه بهتر و بیشتر برنامه های رسانه ای، نیاز است که محتوای برنامه قابل فهم برای گروه هدف باشد و در این زمینه، از افراد خبره و متخصص کار گرفته شود.

سوم: الگو سازی: الگو سازی تأثیرات روانی قابل توجهی بالای افراد دارد و می تواند در اعمار و بازسازی شخصیت افراد کارساز و مؤثر باشد. رسانه ها می توانند با معرفی چهره های از زنان که در موقعیت های مناسب اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قرار دارند و از جایگاه مساوی با مردان برخوردارند، باور و اعتماد خلق کنند و جامعه را به سمت و سوی تعادل سوق دهند. این امر، در کاهش خشونت علیه زنان فوق العاده می تواند تأثیر گذار باشد.

علاوه بر آن، رسانه ها می توانند خشونت های رایج در جامعه را همراه با نتایج حاصله از آن، انتشار داده و به اطلاع عموم و بخصوص دولت و نهادهای که در این راستا تلاش می کنند، برسانند و با وارد نمودن فشار، آنها را وادار به اقدام علیه خشونت نمایند.

تأثیرگذاری های منفی و مخرب: رسانه ها ابزار دست داشته بشریت اند که همانند خیلی از ابزارهای دیگر جنبه مثبت و منفی بودن آن بستگی به طرز استفاده از آن دارد، بدین لحاظ می تواند مخرب و ویرانگر هم باشد.

بنابراین رسانه ها می توانند با ارائه برنامه های گوناگون در قالب فلم، سریال، نمایش های صوتی یا تصویری ویا طرح و راه اندازی مباحث نوشتاری الگوهای رفتاری در جامعه ایجاد نمایند و این الگوها از زمان کودکی در افراد درونی شده و وقتی که افراد پا به عرصه روابط اجتماعی می گذارند، با تأثیری که از آن الگوها پذیرفته است، در خانواده و جامعه خود را نشان می دهد. البته باید یاد آور شد که ایجاد الگوهای رفتاری هم می تواند به گونه ای مثبت آن باشد و هم به شکل منفی. اما ما در پی بیان موارد و نمونه های منفی آن از سوی رسانه ها هستیم. به عنوان نمونه، نمایش تصاویر خشونت آمیز یکی از این موارد است. مشاهده خشونت در رسانه و تقلید و یادگیری از آن مواردی است که نقش منفی رسانه را در خشونت تبارز می دهد. همچنان، نمایش فلم و برنامه های زیاد خواهی فرزندان یا تجملگرایی می تواند نوعی نیاز کاذب در بیننده ایجاد کند و او را در رسیدن به چنین نیازهایی ترغیب سازد و او برای رسیدن به اینگونه نیازهای کاذب به خشونت و پرخاشگری متوسل شود. یا استفاده های ابزاری از تصاویر زن در تبلیغات های بازرگانی و تجارتنی که این عملکرد، نقش زن را تاملرکله یک شیء تنزل می دهد و او را از هویت و شخصیت انسانی شان دور می کند و نگرش منفی نسبت به زن در افکار و اذهان به وجود می آورد.

در نتیجه، لازم است رسانه ها به عنوان یک نهاد تأثیر گذار بر خانواده ها و به تبع آن بر جامعه، نگرش خویش را نسبت به پدیده مذموم «خشونت علیه زن» بازنگری و بازسازی نموده و با طرح این پدیده به عنوان یک معضل زیانبار اجتماعی، رسالت انسانی خویش را ادا نمایند.

## پیشینه ی معارف بامیان و شمولیت دختران در مکتب



دکتر ابراهیم تولا (نویسنده و فعال مدنی)

در مورد تاریخ معارف ولایت بامیان و شمولیت زنان در آن تحقیق صورت نگرفته و منابع چندان در دست نیست. منابع پراکنده ای که در دسترس من بود نشان می دهد در دوره حکومت محمد نادر خان که حکومت را از دست حبیب الله خان کلکانی گرفت و از سال ۱۳۰۸ الی ۱۳۱۲، یعنی چهار سال حکومت کرد و توسط عبد الخالق هزاره به زندگی اش پایان داده شد، در تمامی مناطق مرکزی فقط یک باب «مکتب ابتدایی دایزنگی» به چشم می خورد. (کتاب تاریخ معارف افغانستان، جمیل الرحمان کامگار، ص ۳۵) در این دوره «دایزنگی» مناطق وسیعی را احتوا می کرده است و این منبع در مورد چگونگی این مکتب ابتدایی توضیح ارائه نمی نماید. اما برداشت قطعی من این است که قبل از دوره نادریه آموزش رسمی/دولتی در بامیان وجود نداشته و در این دوره فقط یک باب مکتب ابتدایی ذکور در ولسوالی پنجاب مرکز دایزنگی بوده است.

و اما در دوره حکومت محمد ظاهر شاه ۱۳۱۲ - ۱۳۵۲ که ۴۱ سال طول داشت اندک فعالیت های آموزشی رسمی در ولایت بامیان دیده می شود. در این دوره ۳۶ باب مکتب دهاتی ذکور وجود داشته از صنف اول الی سوم آموزش میداده است و ۱۳۳۳ نفر شامل آن بوده اند. و در کنار آن ۲۶ باب مکتب ابتدایی ذکور فعال بوده که در آن ۵۳۰۴ نفر مشغول آموزش بوده اند. بر علاوه ۵ باب مکتب متوسطه وجود داشته که در آن ۴۲۱ تن درس می خوانده اند و یک باب لیسسه با داشتن ۷۸ تن شاگرد و یک باب مسلکی که در آن ۸۷ تن ذکور شامل آموختن بوده اند. جمعا ۶۹ باب واحد آموزشی ذکور وجود داشته که مجموع شاگردان ۷۲۲۳ تن ذکور بوده است.

و اما مکاتب رسمی دختران نیز در این دوره در ولایت بامیان وجود داشته است. در سطح ولایت بامیان ۸ باب مکتب دهاتی اناث با ۴۷۳ تن متعلم اناث فعال بوده اند. یک باب مکتب ابتدایی نیز وجود داشته که ۱۵۳ نفر دختر شامل آن بوده اند. (کتاب تاریخ معارف افغانستان، جمیل الرحمان کامگار، ص ۷۳) در این ۹ باب مکتب دخترانه در سطح ولایت بامیان در مجموع ۶۲۶ تن بانو در آن دانش فرا می گرفته اند.

و اما در زمان داود خان ۱۳۵۲ - ۱۳۵۷ تعداد مکاتب در ولایت بامیان افزوده می شوند، چنانچه در سال های ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ تعداد مکاتب دهاتی ذکور و اناث ۶۸ باب، تعداد مکاتب ابتدایی ۲۲ باب، مکاتب متوسطه ۷ باب و تعداد لیسسه ها ۵ باب بوده اند. و ۶۹ باب مکتب زمان ظاهر شاه به ۱۰۲ باب توسعه پیدا می کند.

پس از پایان دوره جمهوریت محمد داوود خان جریانات حکومت دموکراتیک خلق و جهاد مجاهدین آغاز گردید. این دو جریان نقشی در آگاهی مردم داشته ولی بیشتر از آن در ویرانی مردم نقش بازی کرده است چنانچه؛ همزمان با جهاد علیه روسها، مبارزه علیه مکتب و معرفت ضعیف و نو بنیاد کشور نیز آغاز گردید. پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ کمونیست ها، تهاجم اتحادیه جماهیر شوروی سابق در افغانستان، گروه های خودجوش، افراطی و اعتراضی جهادی شکل گرفت ولی در سال دوم و سوم آمریکا حمایت اش را از آنان اعلان کرد، این گروه های پراکنده، هدف شان جهاد علیه روسها و بیرون راندن آن از کشور بود. و اما در کنار آن، هدف دیگر که مردم مجاهد تعقیب کردند و آن را زودرس و دست یافتنی تر می دیدند، ویران نمودن مکاتب، کشتن معلمین، آتش زدن کتابها و مواد آموزشی بود. آنان؛ نظام کمونیستی را دشمن اندیشه ها و عقاید خود و جوانان شان می شناختند که از آدرس معارف و آموزش می خواهد وارد مغزها شده و باورهای دینی و اعتقادی را موریهانه وار می خورد. این باور و برداشت از کمونیسم زیرساخت های معارف نیمه جان افغانستان را ویران کرد و بنیاد قلم و کتاب را از ریشه بر چید. با وجود اینکه مکاتبی اندکی در آغاز انقلاب وجود داشت، ساخته و پرداخته شده ی کمونیست ها نبود ولی به باور محمد علی یکی از موسفیدان بامیان: «در آن زمان باور ما این بود که مکتب، دشمن عقاید و باورهای دینی مردم است و باید نابود شود». در پی این نبردهای مردم در سطح ملی و بخصوص در مناطق مرکزی دهها باب مکتب آتش زده شده، ویران گردید و یا تبدیل به پایگاه های مجاهدین گردید. معلمین پراکنده و متواری شدند و تعداد آنان بدست گروه های مذکور کشته شدند. مواد آموزشی و کتابها تاراج گردیده و آتش زده شدند. به هر اندازه که جریان جهاد به جلو حرکت کرد و بستر زمان را پیمود، پیروزی آنها در برابر سیستم ضعیف و نیمه جان معارف چشم گیر تر بود.

جمیل الرحمان کامگار به نقل از یک گزارش معتبر وضعیت آموزش را در این دوره بامیان چنین به تصویر کشیده است: «در مرکز ولایت بامیان از جمله ۱۲۰ مکتب ابتدایی و ثانوی قبل از جنگ، اکنون صرف ۳، ۴ مکتب ابتدایی وجود دارد.... قرار راپورهای واصله از جمله صد فامیل صرف یک نفر با سواد می باشد، یک مکتب از افغانها اعمار شده در شهر موجود است که دارای سه صنف درسی و بین ۲۰ - ۳۰ شاگرد می باشد. همچنان یک مکتب جدید در شش پل افتتاح گردیده است.» (کتاب تاریخ معارف افغانستان، جمیل الرحمان کامگار، ص ۱۲۷) این گزارش تعداد مکاتب ولایت بامیان را ۱۲۰ باب گفته است، در حالیکه ۱۰۲ باب قبلا بیان گردید، و اما طبق حکایت های موسفیدان از صد فامیل یک نفر با سواد، نمی تواند خیلی دور از واقعیت باشد و سطح سواد چنین بوده است که حتا برای خواندن یک نامه چندین قریه را باید طی می کردند. در زمان جهاد، جنگ های داخلی و حاکمیت حزب وحدت ۱۳۵۷ - ۱۳۷۷ تعدادی از مکاتب در مرکز و ولسوالی های ولایت بامیان از جمله در یک ولنگ به صورت متناوب فعال بوده و دست آوردهای خوبی داشته است. و اما از سال ۱۳۷۷ - ۱۳۸۰ چیزی کمتر از ۳ سال دوره حکومت طالبان به استثنای برخی از مراکز آموزشی و حوزه های دینی، مکاتب دیگر مطلقا مسدود بوده اند.

گرچند دختران بامیان گهگاهی به صورت متناوب و پراکنده در بعضی از فرصت ها از دوران حاکمیت محمد ظاهر شاه به این طرف درس خوانده اند و اما آموزش دختران در واقع پس از سال ۱۳۸۱ در ولایت بامیان آغاز شده و تا به امروز تقریبا ۴۵ - ۵۰ درصد متعلمین مکاتب بامیان را تشکیل میدهند؛ چنانچه در ۱۳۸۹ تعداد متعلمین ذکور ۶۵۳۴۲ تن بوده اند و تعداد متعلمین اناث ۵۰۵۱۱ بوده و ۴۴٪ متعلمین را تشکیل میداده اند. (بامیان شناسی، شیرعلی صمیمی، انتشارات فرهنگ ۱۳۹۵، ص ۱۵۷) و اما دلیل پایین بودن فیصدی دختران بامیان نسبت به پسران؛ چالش های اجتماعی که فرار راه تعلیم دختران در ولسوالی های کهمرد، سیغان و دره غنندک وجود دارد، نمی تواند نادیده گرفته.

آماری را که مدیریت احصائیه ریاست معارف ارائه می کند، تعداد شاگردان شامل در زیر چتر ریاست معارف ولایت بامیان در سال ۱۳۹۸ به تعداد ۱۵۴۲۲۲ نفر می باشد. شاگردان تعلیمات عمومی به تعداد ۱۴۵۷۶۱ تن (۷۸۳۹۱ ذکور و ۶۷۳۷۰ اناث) می باشند. در تعلیمات اسلامی به تعداد ۲۰۴۹ نفر (۱۴۲۶ ذکور و ۶۲۳ اناث) مشغول آموختن هستند. در مراکز سواد آموزی ۵۸۴۸ تن ( ۱۷۴۹ ذکور و ۴۰۹۹ ذکور) تحت تعلیمات سواد آموزی قرار دارند. و در تربیه معلم نیز به تعداد ۶۰۴ نفر (۱۸۷ ذکور و ۴۲۲ اناث) آموزش داده می شوند. (هفته نامه صدای شهروند بامیان، شماره ۲۱۶، ۲۹ میزان ۱۳۹۸)

بنابراین، در ولایت بامیان معارف تاریخچه کوتاهی دارد. و تأسیس اولین مرکز آموزشی رسمی دولتی در سال های حاکمیت نادرخان ۱۳۰۸ - ۱۳۱۲ به این طرف بر می گردد. و بخصوص تاریخچه شمولیت دختران در مکاتب در زمان زمان ظاهر شاه بر می گردد و اما پس از فروپاشی جمهوریت داوود خان در حدود سه دهه شمار اندکی از دختران توانسته اند درس بخوانند و جریان عمومی آموزش دختران وجود نداشته است. ولی پس از سرنگونی حکومت طالبان آموزش دختران از سر گرفته می شود و سطح توقع جامعه ما باید از قشر اناث جامعه، مطابق با پیشینه آموزش آنها باشد و در پلان های استراتژیکی معارف نیز این مسئله باید مدنظر گرفته شود.

## موانع و چالش‌های دسترسی زنان بامیانی

### به عدالت جزایی

و به کدام اداره شکایت خویش را درج نمایند. ۵. عدم آگاهی زنان از شریعت و قوانین نافذ ملی و بین المللی: اکثر زنانی که مورد خشونت قرار گرفته اند از قوانین ملی و بین المللی و از حق و حقوق شرعی شان اطلاع ندارند و سال ها خشونت ها را علیه خویش برحق دانسته و بر همین مبنا متحمل شده اند.

۶. عدم تصویب قانون منع خشونت علیه زن و وجود خلا های قانونی: خلا های برجسته در قانون منع خشونت علیه زن وجود دارد که از جمله چالش ها و موانع است که صد راه دسترسی زنان به عدالت می گردد.

۷. ناکارایی سیاست جنایی در افغانستان: مجازات قضایای خشونت علیه زن تنها حبس و در بعضی از موارد جزایی نقدی می باشد، به طور مثال؛ مطابق ماده ۲۳ قانون منع خشونت علیه هرگاه شخص زن را مورد لگ و کوب قرار دهد که باعث معلولیت آن نگردد به حبس محکوم می گردد. مطابق ماده ۲۲ این قانون هرگاه شخص زن را مورد ضرب و جرح قرار دهد که باعث معلولیت آن تا سه ماه گردد به جزای نقدی محکوم می گردد. هرگاه فرد مرتکب جرم به شدت آن شود به جزای نقدی محکوم می شود و هرگاه مرتکب جرم خفیف شود به حبس محکوم می گردد. پس واضح است که این نوع سیاست جزای باعث اصلاح مجرمین نمی شود. ۸. عدم بررسی دوسیه شخصیتی مجرمین: بررسی نکردن این دوسیه باعث ناکارایی تطبیق مجازات و عدم اصلاح و برگشت و اعاده دوباره مجرمین به جامعه می گردد.

۹. کمبود تشکیلات و نبود حارنوالی ها و دیوان رسیدگی به جرایم خشونت علیه زنان در ولسوالی ها: حارنوالی های ابتدائیه و استیناف مبارزه با خشونت علیه زنان و هم چنان محاکم رسیدگی به این جرایم در سطح ولایت بامیان ایجاد گردیده است اما از آنجاکه همه میدانیم بامیان یک ولایت کوهستانی و زمستان طولانی دارد. قربانیان خشونت نمی به نسبت این مشکلات و نمی توانند از ولسوالی های دور دست به مرکز ولایت بیایند و دعوی ساز نمایند. این موضوع باعث شده که زنان به عدالت رسمی دست نیابند و به جرحه های قومی مراجعه کنند و یا شکایت نکنند و یا هم به میانگیری رو بیاورند.

۱۰. کم رنگ بودن زنان در ادارات عدلی و قضایی: رعایت جندر یکی از ضرورت جامعه است که متأسفانه در اداره عدلی و قضایی بسیار کم رنگ می باشد در حارنوالی استیناف بامیان چهار تن سارنوالان اناث ایفای می وظیفه می نمایند که این بسنده نمی باشد و حتی هیچ قاضی زن در این ولایت وجود ندارد. این موضوع باعث می شود که زنان به نسبت اینکه مشکلات شان را با یک پولیس، حارنوال و قاضی مرد مطرح کرده نمی توانند، شکایت نمی کنند.

۱۱. موجودیت عرف و عنعنات ناپسند در جامعه: زنان که قربانی خشونت می شوند برای اینکه از طرف مردم و جامعه منفور نشوند بار ها انواع خشونت ها را در خانواده و جامعه متحمل می شوند اما شکایت نمی کنند. در بعضی اوقات که شکایت می کنند زود از شکایت شان منصرف می شوند. آنها از طرف خانواده های طرد می شوند و حتی جای برای زندگی خود پیدا نمی توانند.

۱۲. فقر و عدم استقلال مالی زنان: از اینکه جامعه ما اکثریت زنان وابستگی مالی به مردان دارند و بدون حمایت آنان حتی قادر به امکانات اولیه زندگی نمی باشند که این امر در اغلب موارد آنان را از طلب عدالت باز می دارند.

عوامل گوناگون در دسترسی زنان بامیانی به عدالت رسمی وجود دارد که از در فوق نامبرده شده است و نبود شعبات فوق باعث شده که زنان به عدالت رسمی دست نیابند و بعضی عرف و عنعنات ناپسند، خلاء قانونی، بی سواد و عدم آگاهی زنان از شریعت و قوانین نافذ ملی در اغلب موارد و هم چنان ناکارایی سیاست جنایی افغانستان باعث شده که زنان به عدالت نرسند و انواع خشونت ها را متحمل شده و قربانی گردند.

«صافورا سعادت (نارنوال منع خشونت علیه زنان) تحقق عدالت در سرزمینی که تاریخ آشفته چون افغانستان داشته باشد جهت باز سازی ملت ورشکسته آن امریست ضروری، عدالت سنگ بنیادی است که بر مبنای آن جامعه عادل و منصف ساخته می شود، اصل برابری و دسترسی به عدالت از حقوق ابتدایی انسانی است که در قانون اساسی افغانستان و دیگر کشور ها به آن احترام گذاشته شده است.

ماده ۲۲ قانون اساسی افغانستان چنین بیان میدارد: هر نوع تبعیض و امتیاز میان اتباع افغانستان ممنوع است. زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و و جایب مساوی می باشند.

اما اوضاع فعلی مردم افغانستان حاکی بر آنست که از ارزش های ابتدایی چون صلح، مساوات، تعلیم و تربیه، مشارکت در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محروم اند. زنان این سرزمین منحیث قربانیان نخستین از چندین بُعد رنج برده اند. در هر دوره تاریخ کشور زنان بالاترین هزینه را پرداخته و بر علاوه جنگ، ستم مضاعف اجتماعی را نیز متحمل شده اند.

امسال نسبت به سال گذشته قضایای زیادی خشونت علیه زنان در ولایت بامیان گزارش شده اند، تعدادی قابل ملاحظه زنان در خانواده و اجتماع اعم مرکز و ولسوالی های این ولا مورد خشونت های فیزیکی، روانی، جنسی و اقتصادی قرار گرفته اند.

زنان مورد قتل، ضرب و جرح، کندن مو، شکستن عضو، آزار و اذیت جنسی، تجاوز جنسی، دشنام، تحقیر و توهین، بد دادن شروع به خودکشی و حتی از اثر خشونت ها مجبور به خودکشی شده اند که ما این نوع قضایا را بررسی کرده ایم.

خوشبختانه وضعیت امنیتی در ولایت بامیان نسبت در دیگر ولایات خوب می باشد، باز هم موانع و چالش های زیادی وجود دارد که موانع دسترسی زنان به عدالت می گردد.

۱. نبود شعبه طب عدلی در ولایت بامیان: از آنجاکه نظریه طب عدلی در اثبات قضایای جزایی منحیث اهل خیره مفید و ضروری می باشد، قضایای خشونت علیه زن مخصوصاً جرایم جنسی نیاز و ضرورت به معاینات طب عدلی دارد. متأسفانه این شعبه در ولایت بامیان غیر فعال می باشد. تشکیل دارد، اما متخصص و امکانات طب عدلی را ندارد. متضررین قضایا غرض معاینات در صورت ضرورت به طب عدلی ولایت کابل معرفی می شوند، اما به نسبت گذشت زمان اثار و علایم جرمی از بین رفته و بعضی اوقات مرتکب به همین اساس معاف از مجازات می گردد.

۲. عدم امکانات معاینات (DNA) در داخل افغانستان: قضایای خاصی چون باردار شدن از تجاوز جنسی یا نفی قربانیت و نسب نیاز به معاینات (DNA) دارد اما این امکانات این بخش نیز در داخل افغانستان وجود ندارد. در بیرون از کشور معاینه می شود اما هزینه و زمان زیادی را در بر می گیرد. متضررین خشونت که حتی آنقدر توان مالی ندارند که از ولسوالی تا مرکز ولایت بامیان بیایند. آنها نمی توانند که هزینه این معاینه جهت اثبات ادعای خویش به بیرون از کشور پرداخت نمایند. اگر همین معاینات (DNA) بعضی اوقات نتیجه این معاینات تنها دلیل اثبات قضیه می باشد، اگر این معاینات انجام نشود باعث می شود که مرتکب خشونت مجازات نگردد.

۳. نبود شفاخانه صحت روانی: اکثر زنانی که مورد خشونت های جنسی و روانی قرار می گیرند نیاز به تداوی روان درمانی دارند، این شعبه در ولایت بامیان وجود ندارد. برای بازگشت و اعا دوباره و هم چنان سلامت روان آنها باید تداوی روان درمانی صورت بگیرد. در نبود این بخش عدالت که زنان می خواهند نمی توانند به آن دست یابند.

۴. بی سواد و کم سواد زنان: اکثر زنان که مورد خشونت قرار گرفته اند زنان بی سواد و کم سواد بوده اند. آنها حتی نمی توانند که چگونه



«عباس اسدیان این یادداشت را با یک مورد قیاسی آغاز می‌کنم: دیدگاه آدم‌ها نسبت به دین در جوامع سنتی و مدرن. جوامعی که مردمان آن

فهم عقلانی از دین دارند، و یا به عبارتی دیگر، به درکی درست از دین و ماهیت آن رسیده اند اصولاً دین را به عنوان یک روش از زندگی کردن می‌دانند و نه همه‌چیز. اما در سمت مقابل، جوامعی که به درکی عقلانی از دین نرسیده اند دین را همه‌چیز در زندگی

می‌دانند و زندگی را در مرحله دوم اولویت نسبت به دین قرار می‌دهند. دین در جوامع بخشی از زندگی قبول دارند (اگر ناراحت نمی‌شوید بهتر است بگوییم اصلاً دین را قبول ندارند و آن را صرفاً به عنوان اگر در جوامع مدرن کسی به دین باور نداشته باشد از انسانیت آن چیزی کاسته نمی‌شود و بازهم به عنوان انسان مورد پذیرش است، در حالی که در جوامع سنتی چنین نیست. جوامع سنتی از تو دین می‌خواهد؛ کافیست فقط آدم دین‌دار باشی بقیه‌اش را خدا درست می‌کند. به صورت عموم می‌توان ادعا کرد که جوامع سنتی انسانیت، زندگی و همه‌چیز را بر اساس آموزه‌های دینی معنا می‌کنند. از آن جایی که ما در جامعه دینی و نسبتاً سنتی به سر می‌بریم دیدگاه‌های ما نسبت به امورات زندگی دید دینی است و نه عقلانی و علمی. در ذیل تلاش می‌شود راجع به جایگاه زنان در جامعه ما اندکی تأمل صورت بگیرد. این یادداشت مختصر بر محوریت این دو پیش‌فرض روشن استوار گردیده است: اول، ما در جامعه سنتی و دینی زندگی می‌کنیم؛ دوم، یادداشت «گریز از زن» بیان می‌کند که حدیث ناقص‌العقل بودن زنان در دین اسلام بدترین نوع خشونت در برابر زنان است. زنانی بی‌شمار در جوامع اسلامی در زیر بار شکننده و ویران‌گر این طرز تفکر خرد شده اند.

آموزه‌های دینی و خود پدیده دین بر اساس تخلیلات آدم‌ها به وجود می‌آید. عجلتاً در این جا ما از پیامبران به عنوان مادر تخلیلات دینی نام می‌بریم، زیرا در قسمت شکل‌دهی و ظهور آن بیش از هر انسانی دیگر نقش دارند. اگرچند در جوامع مدرن دین جایگاهی ندارد ولی از ویژگی‌های مثبت آن نمی‌توان چشم پوشی نمود. کاربرد اساسی دین برای جوامع این بوده است که برای جمعیت زیاد هدف مشترک خلق کند و از این طریق آن‌ها را متحد و در کنار هم دیگر قرارشان بدهد. به لحاظ فردی نیز دین همین نقش را دارد: دین برای انسان‌های که نمی‌دانند زندگی برای چیست و چه باید بکنند هدف می‌بخشد. آدم‌های دین‌دار عموماً زندگی را همچون «وسیله» در نظر دارند و نه یک «هدف». در این صورت آدم‌ها می‌توانند بیش از آن که تخریب کنند بسازند، منتها به این شرط که دین‌شان از اقبال عمومی برخوردار شود و کسی در قسمت پذیرش آن مشکل نداشته باشد. این وضعیت در جهان قدیم مهم‌ترین مسئله بود. اما در هر صورت دوران دین به لحاظ کاربردی گذشته و جای آن را علم گرفته است. واضح است که ظهور و بروز یک دین جدید در عصر حاضر چیز مسخره است، زیرا پیش‌رفت‌های علمی بشر را به آن سرحد رسانده که مسائل زندگی را بر اساس عقلانیت و تفکر منطقی بسنجد نه بر اساس آیه‌های متافیزیکی و ربانی. این روی‌کردها در جوامع مدرن جا افتاده است. اما واقعیت موجود در جامعه ما این است که هنوز دین حرف اول را می‌زند و علم جایگاهی چندان ندارد؛ دید منتقدانه نسبت به دین وجود ندارد و هیچ‌گاه از جنبه‌های ویران‌کننده آن برای توده چیزی بیان نمی‌شود. به صورت کل، مدام اسلام و دین مورد تعریف و تمجید قرار گرفته است. ما باید بالاخره بیاموزیم که دید انتقادی نسبت به دین داشته باشیم. محمد ارکون در کتاب «دانش اسلامی» نوشته است: «ما به تأسف است که نوشته‌های شرق‌شناسان تنها بر عرضه توصیفی اسلام پرداخته و از هرگونه نقادی علمی آن می‌پرهیزند. مایه تأسف است که شاهد گفتارهایی از شرق‌شناسان باشیم که دم از دفاع از اسلام می‌زنند اما تنها به ذکر تئوری‌های اسلامی کلاسیک در زمینه اقتدار و مشروعیت بسنده کرده و فراتر از آن، چیزی در واسازی این تئوری‌ها و کاربردهای ممکن و اجتماعی‌شان در دوران معاصر ارائه نمی‌کنند. هنوز هم آموزه‌های شرق‌شناسان حتا در علمی‌ترین نسخه‌های خود در بند تئوری جامد از اسلامی مردم‌شناختی و روستایی و عقب‌مانده اند که سر در آخور مجموعه فروبسته‌ای از آموزه‌ها و باورهای کلاسیک خویش داشته و دست به کار تکرار مدام آن‌هاست و تا گردن در شعارهای ایدئولوژیک فرو رفته است» (ص ۳۰۳).

ادیان - چه آسمانی و چه زمینی - طرز تفکر و راه‌های متفاوت برای مواجهه با امورات را برای پیروان خود می‌آموزند. حتا تعریف ادیان از خداوند یکتا متفاوت بوده، و در بعضی مواقع، در تضاد با هم دیگر قرار گرفته اند. اگر بخواهیم نمونه‌های موردی در این باره تذکر بدهیم قطعاً به بی‌شمار موارد دست خواهیم یافت. اما از میان همه‌ای این‌ها ما انگشت می‌گذاریم روی مبحث جایگاه زنان در دین اسلام. در این مورد آن‌چه مهم و قابل تأمل است این نکته می‌باشد که دین اسلام جایگاهی چندان درخور برای زن قابل نشده است. توجه داشته باشیم وقتی که می‌گوییم جایگاهی درخور برای زنان داده نشده منظور این نیست که دین اسلام باید لطف می‌کرد و زنان را در جایگاهی بالاتر از آن‌چه هستند قرار می‌داد بل منظور این است که دین اسلام حتا همان جایگاه طبیعی زنان را نیز ازشان سلب نموده است. اگرچند طرف‌داران این دیدگاه دلایل توجیهی فراوان برای چنین طرز دید بیان می‌نمایند اما برای کسانی که از روزنه انتقادی و علمی به این قضیه نگاه می‌کنند به هیچ‌وجه قابل قبول نیست که ببینیم ملاز زن باید نصف حق مرد را ببرد، ناقص‌العقل است، هیچ‌جایی از بدنش دیده نشود، بدون اجازه شوهر یک قدم از خانه‌اش بیرون پا نگذارد، زن کشتزار مردان است و موارد شبیه اینها که هم‌اکنون در دین اسلام از آن دفاع شده است. طرز دید نیمه مستند در دین اسلام وجود دارد که می‌گوید «زن، ناقص‌العقل است». از آن جایی که قوه تعقل و تفکر به عنوان درشت‌ترین و مهم‌ترین شناسه آدم‌ها قلمداد می‌شود داشتن چنین طرز دید به لحاظ ارزشی می‌تواند بدترین تأثیر را بر روی جنس زن داشته باشد. قبلاً تذکر داده شد که دین برای متحد کردن آدم‌ها نقش مهم دارد، زیرا برای آدم‌ها هدف مشترک خلق می‌کند. اما سمت دیگر این قضیه از چیز دیگر سخن می‌گوید: نیروی تخریب‌گر دین با صدور ایده‌های غیر منطقی. دین اسلام - حالا چه به صورت جدی و چه به صورت غیر جدی - بیان نموده است که زن از قوه تعقل و تفکر لازم برخوردار نیست. همین امر برای عموم جمعیت مسلمان دیدگاه می‌بخشد که زن ناقص‌العقل است. زمانی که یک انسان از عقل کامل برخوردار نباشد از حق انجام خیلی کارها و دسترسی داشتن به چیزهای حیاتی محروم نگه‌داشته می‌شود (این کار از آن رو صورت می‌گیرد که از پیامدهای ناگوار اعمال غیر منطقی یک انسان نامعقول جلوگیری به عمل آید). نتیجه‌ای منطقی استدلال حاضر این است که زن در جوامع اسلامی جایگاهی ندارد. از این است که بیشترین خشونت‌ها و اعمال غیر بشری در جوامع اسلامی علیه زنان صورت می‌گیرد. برای فهم این موضوع لازم نیست زحمت‌مان را زیاد کنیم و در باب خشونت تئوری‌پردازی کنیم، کافیست نیم نگاهی به وضعیت دور و اطرافمان داشته باشیم تا وضعیت را درک کنیم.

اگر این یادداشت مختصر ادعای داشته باشد آن‌هم صرفاً این است که بزرگترین و بدترین نوع خشونت خشونت جسمی و فیزیکی نیست، بدترین نوع آن خشونت‌های روحی و روانی است. ادعای ناقص‌العقل بودن زنان نوعی خشونت است، آن‌هم خشونت از نوع روانی و روحی‌اش. زیرا در این گونه روایت‌ها و طرز تفکر از بعد انسانی یک فرد کاسته می‌شود. می‌دانیم که دین اسلام به صورت صریح بیان می‌کند انسان اشرف مخلوقات است. این امتیاز از آن رو به انسان داده شده است که دارای عقل و قوه تفکر می‌باشد. اما از طرف دیگر، بیان شده است که زنان از عقل کامل برخوردار نیستند (این در صورتی است که آخرین یافته‌های علمی و بیولوژیکی بیان‌گر هیچ نوع تفاوت و برتری مغز مردان نسبت به زنان نبوده است). روی این لحاظ می‌توانیم ادعا کنیم که در این وضعیت زن اشرف مخلوقات نیست. نتیجه‌ی منطقی گزاره‌های فوق این است که زن، انسان نیست؛ انسان بودن و جایگاه اشرف مخلوقات از آن مردان است. بنا بر این جای گفتن ندارد که خشونت علیه زنان هم‌اکنون از جانب مردان صورت می‌گیرد. دین اسلام چنین جایگاهی را برای زنان قایل شده است. یعنی اسلام زن را از دایره انسانیت رانده است. حتا اگر زنان در جوامع اسلامی صاحب جایگاهی شوند نه به دلیل زن بودن‌شان بلکه به دلیل «مادر» بودن و «خواهر» بودن‌شان است. اعمال خشونت‌آمیز علیه زنان، و سلب جایگاهی انسانی‌شان، از همین طرز تفکر آغاز می‌شود. وقتی می‌دانیم ریشه مشکلات در کجاست آیا بهتر نیست اقدامات عملی‌مان را شروع کنیم؟

# ساختار مردسالارانه و ریشه‌های دینی آن



علی جوادی

خشونت بر علیه زنان، پدیده‌ای جهانی است؛ در عین حال این پدیده در کشورهای جهان سوم، و نیز در کشورهای اسلامی، از شیوع بیشتری برخوردار است. مراجعه به آمارهای رسمی و اخبار منتشر شده از موارد وقوع خشونت بر علیه زنان در چنین کشورهایی موید مدعی فوق است. این در حالی است که در چنین کشورهایی، بسیاری از موارد وقوع خشونت اساسا در اخبار رسمی منتشر نمی‌شوند؛ بگذریم از مواردی که در عین آن که طبق قواعد بین المللی، از مصادیق خشونت محسوب شده‌اند، در فرهنگ مردمان این سرزمین‌ها، حتی از نگاه رسانه‌ها و نهادهای ناظر، خشونت نامیده نمی‌شوند.

در ریشه‌یابی این پدیده، رویکردهای نظری مختلفی مطرح شده است. وجود ساختارهای مردسالارانه، یکی از توضیحاتی است که در باب کثرت وقوع خشونت بر علیه زنان در چنین کشورهایی ارائه شده است. مردسالاری در تعریف لغوی به معنای حکومت پدر است که در آن خانواده تحت فرمان پدر یا مرد خانواده قرار دارد. از این منظر مردسالاری مبین نوعی از رابطه قدرت در نظام خانواده است که در آن همه‌ی اعضای خانواده شامل زنان، فرزندان، بردگان و خدمت‌گزاران، تحت حکمرانی، اراده، فرامین و دستورات پدر یا مرد خانواده قرار دارند. بدیهی است که این الگوی ساختاری تنها در سطح خانواده محصور نمی‌ماند، بلکه به دیگر ساحت‌های ساختاری نیز سرایت کرده و الگوی مشابهی به وجود می‌آورد. بر این اساس، ساختارهای مردسالارانه به نوعی از نظام اجتماعی اشاره دارد که در آن نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در انحصار مردان است و سلطه بر زنان، از رهگذر انحصار دسترسی به امتیازات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، اعمال می‌گردد. ساختار مردسالارانه، فرادستی و فرودستی را بر مبنای جنسیت مستقر می‌سازد و بر اساس آن، زنان در موقعیت‌های فرودست قرار می‌گیرند. فرودستی به عنوان وضعیتی است که در آن فرد یا گروه یا سازمان به اجبار یا فشار و یا اعمال زور تحت انقیاد، کنترل و زیردست فرد، گروه یا سازمان دیگر قرار می‌گیرد. زنان از سیستم‌های قدرت به دور نگه داشته می‌شوند و به حریم درون خانه، تبعید می‌گردند.

در چنین جوامعی، دین به عنوان بخش مهمی از فرهنگ، به تغذیه‌ی ایدئولوژی مردسالارانه می‌پردازد. در فرهنگ اسلامی نیز، علی‌رغم دیدگاه‌های نوآورانه و جسورانه‌ای که مطرح شده، مویذات فراوانی را، به خصوص در قرائت‌های سنتی، می‌توان به نفع ایدئولوژی مردسالارانه یافت. در قرآن کریم، آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، از جمله مواردی است که می‌تواند بنیاد نسبتاً فراگیری را برای نوعی ساختار اجتماعی مردسالارانه فراهم سازد: «الرِّجَال قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ». قوام بودن مرد بر زن، مضمّن نوعی تسلط، اشراف و حکومت است. با توجه به این آیه، سرپرستی، حمایت، مسئولیت‌گرداندگی امور، محافظت و رعایت مصالح، از جمله‌ی مصادیق قوام بودن مرد بر زن عنوان شده است. مرتضی مطهری، در تفسیر این آیه، اگر چه افضلیت و برتری مرد بر زن، به لحاظ هستی‌شناختی را نفی می‌کند، اما حاکمیت مرد بر زن را، نفی نکرده و می‌نویسد: «به موجب مجموع مزایایی که دو طرف دارند، مرد به حسب خلقت برای حکومت در خانواده ساخته شده نه زن.» (مطهری، مکرر، ج ۱۵: ۸۳۳) وی حتی، با استناد به این آیه، میان «زن» و «مال» و وظایف مرد نسبت به این دو، نوعی مشابهت برقرار می‌کند (همان: ۵۵۷).

## انواع ساختارهای مردسالارانه

مردسالاری، ساختاری است که در دو عرصه تطبیق می‌گردد تا موقعیت فرودست زنان، تحکیم گردد. نخست در عرصه‌ی خصوصی و در چارچوب خانواده و دوم در عرصه‌ی عمومی. در عرصه‌ی خانواده و زندگی خانوادگی، نظام ارزشی، سلسله مراتب، امتیاز تصمیم‌گیری، مالکیت، تقسیم کار، قدرت و نظایر آن عمدتاً در جهت کنترل، بهره‌کشی، تضعیف و فرودست کردن زنان در محیط خانه عمل می‌کند. سرپرستی خانواده بر عهده‌ی مردان است و نفقه، حقی است که زن بر گردن مرد دارد و تنها در صورتی از این حق بهره‌مند می‌گردد که از فرمان شوهر سرپیچی نکند. کار در بیرون از منزل تنها در صورتی ممکن است که اجازه‌ی شوهر وجود داشته باشد. اعطای نقش والدینی، در اغلب اوقات زنان را عملاً از احراز فرصت‌های اقتصادی خارج از خانه، محروم می‌سازد. بارداری و مسئولیت‌نگهداری و پرورش نوزدان و کودکان، بسیاری از زنان را از فعالیت خارج از خانه و ورود به بازار کار و تولید باز می‌دارد و فرصت درآمدزایی، کسب استقلال اقتصادی و قدرت تصمیم‌گیری را از آن‌ها باز می‌ستاند. گذشته از آن، وجود برخی امتیازات مردسالارانه نظیر انحصار حق طلاق در اختیار مردان، این امکان را فراهم می‌سازد تا امتیاز فوق همواره همچون یک اهرم فشار بر علیه زنان به کار گرفته شود.

ساختار مردسالارانه در سپهر عمومی نیز، ساختاری مستحکم است. این ساختارها بیشتر شامل عرصه‌هایی همچون اشتغال، آموزش، حکومت و مانند آن می‌شوند. در بخش عمومی تبعیض و ستم در زمینه‌هایی نظیر کار، جداسازی جنسیتی، دستمزدها، تحصیل، استخدام، حضور در پست‌های مدیریتی، فعالیت اقتصادی، سرمایه‌گذاری، تولید و توزیع، تحرک اجتماعی و مانند آن دیده می‌شود. انحصار مردانه‌ی موجود در بسیاری از موقعیت‌های رهبری جامعه، همچون قضاوت و رهبری سیاسی، در نگرش‌های فقهی سنتی همچنان وجود دارد. اگر چه در این زمینه فقهای نوآوری همچون آیت الله العظمی فیاض، از امکان تصدی چنین پست‌هایی توسط زنان سخن گفته‌اند، اما در نگرش‌های سنتی، که نگرش غالب در جامعه‌ی امروز ما است، هنوز ورود زنان به چنین عرصه‌ای با موانع جدی روبرو است. باورهای عمومی هنوز با آن بخش از قرائت‌های دینی هم‌نوايي بیشتری دارند که زنان را، از تصدی کامیاب و همراه با موفقیت چنین پست‌هایی ناتوان می‌دانند. وجود چنین نگرش‌هایی، در عمل باعث می‌شود که نگاه حذفی نسبت به حضور زنان در جامعه عملاً افزایش یابد. بر همین اساس در بسیاری از عرصه‌ها، علی‌رغم فقدان ممنوعیت‌های قانونی، نوعی قانون نانوشته ولی در عین حال غیر قابل تخلف، مانع از حضور زنان می‌گردد. توگویی در چنین جوامعی، سقفی شیشه‌ای و نامرئی وجود دارد که مانع ارتقای زنان در سلسله مراتب اجتماعی و صعود آن‌ها در مراتب شغلی می‌گردد.

فرودست بودن زنان در ساختار اجتماعی، باعث می‌شود بسیاری از مکانیسم‌های حقوقی حمایتی هم در عمل ناکارآمد باشند. بل و فورس، در تحقیقات خود متغیری ترکیبی مشتمل بر تحصيلات (SES)، درآمد و منزلت شغلی را مطرح کرده‌اند و رابطه‌ی میان این متغیر و میزان مشارکت در سازمان‌ها و گروه‌های داوطلب و محلی را مورد سنجش قرار داده‌اند. بر اساس نتایج این تحقیقات، هر چه افراد به لحاظ شاخص (SES) در رتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند، در عمل کمتر قادر به مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خواهند بود. این بدان معنا است

که زنانی که در بافت‌های سنتی این کشور زندگی می‌کنند، به لحاظ اقتصادی و اجتماعی امکان احراز استقلال سیاسی را نداشته و حقوق قانونی در نظر گرفته شده برای آن‌ها، عملاً در مقام استیفا غیر قابل تحقق و صرفاً تشریفاتی به نظر می‌رسد. (خزان، نگار وثوقی، منصور، ۱۳۹۵).

## زن به مثابه‌ی عرض و ناموس

در یک جامعه‌ی مردسالار، پیش از آن که به زن، به عنوان یک فرد دارای شخصیت مستقل نگریسته شود، به عنوان «ناموس» یا در تعبیر فقهی «عرض» نگریسته می‌شود وجود زن، با حیثیت و منزلت مرد گره می‌خورد. در این جوامع ناموس به عنوان ملاک و معیاری برای ارزیابی ارزش و اعتبار و جایگاه مردان به حساب می‌آید. شرف و پاکدامنی زن تنها به خودش تعلق ندارد، بلکه سرمایه‌ی مشترک و همگانی اعضای خانواده و در راس آن، مردان محسوب می‌شود. در این جامعه، فردیت زن به رسمیت شناخته نمی‌شود. این که در شریعت از پاکدامنی زن تعبیر به «عرض» می‌شود، در همین راستا قابل تحلیل است. عرض، به کرامت انسان به لحاظ حسب و نسب و نیز به پاکدامنی زنان از تعرض به فحشا تعریف شده است (عاملی، ۱۴۱۳ق: ۱۴۰). عرض، متعلق به مرد است و مرد، می‌تواند و باید در دفاع از آن حتی به خشونت متوسل شود. قتل در فراش، بر اساس چنین توضیحی تجویز می‌گردد. در میان فقها، شیخ طوسی نخستین کسی است که با استناد به برخی روایات، چنین فتوایی داده است. (طوسی، ۱۳۸۷ق: ۱۷۶)

بر اساس این فتوا، هرگاه مرد همسر خویش و یک فرد بیگانه را در هنگام عمل زنا مشاهده کند، مجاز است تا هر دو را به قتل برسد. بعد از شیخ طوسی بسیاری از فقها، همچون محقق حلی، علامه‌ی حلی، شهید اول، شهید ثانی، صاحب جواهر و محقق اردبیلی نیز فتوای مشابهی داده‌اند. چنین نگرشی به زن، باعث می‌شود که عملاً زن همواره در جایگاه قربانی قرار بگیرد. حتی زمانی که زن، قربانی تجاوز جنسی واقع شده باشد، از آن جا که حیثیت و شرف مرد آلوده شده است، وجود او به منزله‌ی لکه‌ی ننگی محسوب می‌شود که اعتبار مرد و خانواده را ملوث کرده است. داغ ننگ، مکانیسمی است که سنت‌های مرد سالار جهت کنترل افراد جامعه از آن استفاده می‌کند و تخطی از قواعد سنت را، بر خاطیان دشوار، هزینه‌بر و ناممکن می‌سازد.

وجود رابطه‌ی داغ ننگ و قتل ناموسی بیان می‌کند مولفه‌هایی نظیر بی‌ابرویی، احساس شرم و خجالت، بی منزلتی، بی اعتباری در نگاه جامعه، افتادن بر سر زبان عامه باعث می‌شوند که مرد به خاطر داغ ننگ اجتماعی اقدام به قتل ناموس کند. کشتن دختر یا زن به عنوان تنها راه حل ممکن برای پایان دادن به بی‌ابرویی، حل مسأله‌ی ناموسی از راه عرفی و عدم لزوم مراجعه به دستگاه قضایی رسمی و قانونی است. فتاوایی همچون جواز قتل زوجه و مرد اجنبی در فراش، در واقع به مرد این امکان را می‌دهد تا خود در جایگاه دستگاه قضا قرار گرفته، و حتی حیثیت مجری اجرای حکم را نیز داشته باشد. تجویز چنین امری از آن رو صورت می‌گیرد که مرد به منزله‌ی کسی است که عمل زن، اعتبار، حیثیت، منزلت و کرامت او را در معرض تاراج قرار داده است. هدف از تجویز این نوع مجازات، بیش از آن که اصلاح و ترمیم باشد، اعاده‌ی حرمت به کسی است که جرم واقع شده، حرمت و حیثیت وی را لکه‌دار کرده است.

## نظارت و کنترل اجتماعی در جامعه‌ی مردسالار

در جامعه‌ی مردسالار نظارت اجتماعی از لحاظ جنسیتی یک طرفه بوده و بیشتر از سوی مردان اعمال می‌شود. پس نظارت اجتماعی، نظارتی مردانه است. ساختار سیاسی و قدرت مردان، این نظارت یکسویه را ایجاب می‌کند. چه بسا مشاهده شده است زنان به هنگام دعوا و درگیری با زنان طایفه و گروه اجتماعی دیگر، بحث رابطه‌ی جنسی مردانشان با زنان درگیر در نزاع را مطرح می‌کنند و این اقدام را افتخاری برای خود و داغ ننگی بر آن‌ها می‌دانند و مایه‌ی ضرب المثل در جامعه قرار می‌دهند. مردسالاری باعث می‌شود مرد نسبت به زنان مرتبط با خویش احساس وظیفه و مسئولیت داشته باشد. مرد نه تنها یک مدیر است، بلکه نظارت و کنترل و در صورت نیاز، تنبیه نیز وظیفه‌ی او است. چنان که در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء آمده، حق بر تادیب نیز از جمله‌ی دیگر مصادیق این قوامیت می‌باشد: «وَاللّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اطَعْنَكَ فَلَا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ». ابوزهره در این باره می‌نویسد: «خداوند برای مرد حق تادیب زن را قرار داده است؛ زیرا طبیعت هر اجتماعی بر این است که یک نفر دارای مرتبه‌ی برتر بر دیگران باشد و مسلط بر اصلاح و تهذیب آن‌ها قرار داده شود و این درجه برای مرد مقرر گشته است؛ زیرا خداوند می‌فرماید مردان را بر زنان درجه‌ای است» (ابوزهره، ۱۹۸۵م).

یکسویه و مردانه بودن ساختار نظارت جنسی، تنها در مورد شوهر و یا اولیای زن صادق نیست؛ بلکه تمامی مردان وابسته به یک گروه قومی، از چنین حق نظارتی برخوردار هستند. غائله‌ای که چند وقت پیش در فضای مجازی به وجود آمد، نشان می‌دهد که چطور مردان یک تیره و تبار، به خود حق می‌دهند تا تخطی دختران مربوط به آن تیره و تبار را، مورد مجازات و تنبیه قرار دهند. این در حالی است که نظیر همان روابط از سوی پسران و مردان، به هیچ عنوان ناپسند، شرم‌آور و ضد ارزش تلقی نمی‌شود، بلکه چه بسا موجبات فخر و مباهات نیز برشمرده می‌شود.

## جمع‌بندی

ساختارهای مردسالارانه زن را در موقعیت فرودست قرار می‌دهند. این فرودستی زنان را در موقعیت آسیب‌پذیری قرار داده و امکان اعمال خشونت بر آن‌ها و رهایی از هر نوع پیگرد را فراهم می‌سازد. در قرائت‌های سنتی از دین، ساختار مردسالارانه تقویت و تحکیم می‌گردد. «قوام» بودن و حاکمیت مردان نسبت به زنان، بنیاد سلطه‌ای مردانه را فراهم می‌سازد. بر مبنای این بنیاد، ساختار اجتماعی در درون خانواده و نیز در عرصه‌ی عمومی، بر برتری مرد پی‌ریزی می‌شود. زن به مثابه‌ی ناموس و عرض مرد تلقی می‌شود در در قالب چنین نگاهی، زمینه‌ی بسیاری از خشونت‌ها، همچون قتل‌های ناموسی، فراهم می‌گردد. مردسالاری، ساختار نظارت جنسی را نیز به پروسه‌ای یک سویه، که از طرف مردان بر زنان اعمال می‌شود، تبدیل می‌کند.

## منابع

مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، مکرر.  
 خزان، نگار و وثوقی، منصور، تبیین جامعه شناختی تأثیرات مردسالاری بر احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زن در: بررسی مسائل اجتماعی، ۱۳۹۵، دوره‌ی هفتم، شماره‌ی اول. عاملی، عیسی یاسین، الاصطلاحات الفقهیه فی الرسائل العلمیه، بیروت، دارالبلاغه، ۱۴۱۳ق. طوسی، محمد بین حسن، المبسوط، تهران، المكتبة الرضویه، ۱۳۸۷ ق. ابوزهره، محمد، محاضرات فی عقد الزواج و آثاره، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۸۵م.



مه‌ری رضایی

دوست دارم لحظه های مردن یک مرد را  
 حال و حس پنجه های خشک دست سرد را

من دلیل مردنت باشم ، غم ویرانی ات  
 دوست دارم ناله ها و زجه ی پنهانی ات

من خود آزارم، خودآزاری برایم بخت شد  
 حال و روز و دیدن مردم برایم سخت شد

آشپزخانه گلویم را نمیگیرد دیگر  
 هیچ مردی عطر و بویم را نمیگیرد دیگر

قلب من با دیدن معشوقه ام لرزید؟ نه  
 کس مرا در کافه پشت میز و چایی دید؟ نه

مدتی تنها من و سیگار و یک شعر سیاه  
 مدتی من با گلوی تلخ و یک فکر گناه

مدتی از خنده هایم فاصله بگیرفته ام  
 یک جنین مرده ، حال حامله بگیرفته ام

از درون بی کسی هایم صدايت کرده ام  
 من تمام زندگی ام را به پایت کرده ام

کرده ام این زندگی را ، هرچه کردم ، کرده‌ام  
 من هوایت را میان هر چه دردم کرده ام

آفتاب از من گریزان است ، میدانی چرا  
 دستهایم در گریبان است ، میدانی چرا

حال و حس شعر آخر در دلم افتاده است  
 لعنت و نفرین مادر در دلم افتاده است

یک هوای بعد مردن بر سرم زانو زده  
 قهرمانی های یک زن بر سرم زانو زده

شهر من نفرین یک صد ساله دارد دایماً  
 از خدائی خداوند ناله دارد دایماً

شهر من مثل خدای بی کس و تنها شده  
 عالمی از غصه و غم در گلویش جا شده

مردهایش خسته از معشوقه‌های ساعتی ست  
 لذت سکس و خدا و لذت مردن یکی ست

حلقه ی شام عروسی حلقه ی دار زن است  
 من چه میگویم؟ نمیدانم، درون من «من» است؟

بگذریم از شعر و هرچه بیقرارم کرده است  
 عشق های لعنتی از شعر بارم کرده است